




پیام بدیع

سال چهل و یکم
شماره ۴۴۱
جولای ۲۰۲۲
سال ۱۷۹ بدیع



پیام بدیع

سال چهل و یکم

شماره ۴۴۱

جولای ۲۰۲۲

سال ۱۷۹ بدیع

پیام بدیع

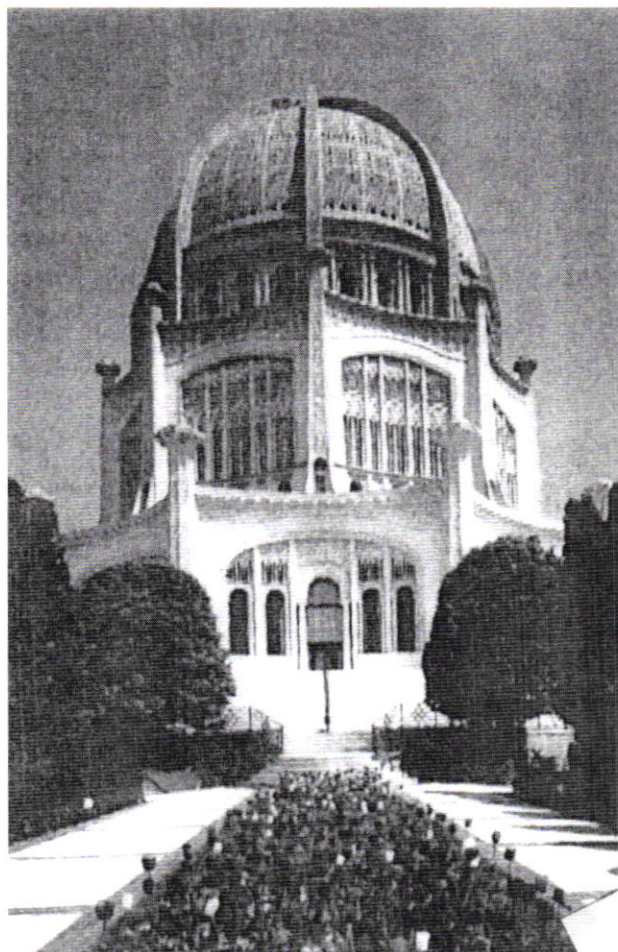
سال چهل و یکم

شماره ۴۴۱

سال ۱۷۹ بدیع

۱۴۰۱ شمسی

جولای ۲۰۲۲



فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱	مناجات حضرت بهاء الله - حمد و ثنا
۲	مناجات حضرت عبدالبهاء - حمد و ثنا
۳	ترجمه پیام بیت العدل اعظم خطاب به بهائیان جهان، رضوان ۲۰۲۲
۸	ترجمه نامه دارالانشاء بیت العدل اعظم خطاب به محافل روحانی ملی
۹	حضرت عبدالبهاء، مرکز میثاق امر بهاء - ژولیت تامپسون
۲۸	شعری از دکتر طلعت بصری - جلوه جانانه
۲۹	تأثیر مناجات - فریرز صهبا
۳۸	عالم منقلب است ... - افشین بصری
۴۲	چرا آدمی غمگین و عصبی می شود - ک. ب. نور
۴۵	ایرج پوستی از بهائیان ایران و مؤسس نخستین بیمارستان تخصصی چشم - کیان ثابتی
۵۱	نوجوانی که به دلیل بهایی بودن از کوه پرت شد - ایران وایر
۵۸	برگه تقاضای اشتراک مجله پیام بدیع

حمد و ثنا

الها معبودا مسجودا

شهادت می‌دهم به وحدانیت تو و فردانیت تو و بخشش‌های
 قدیم و جدید تو توئی آن کریمی که امطار سحاب سماء
 رحمت بر شریف و وضع باریده و اشراقات انوار آفتاب
 بخششت بر عاصی و مطیع تاییده ای رحیمی که سازج
 رحمت بابت را ساجد و جوهر عنایت کعبه امرت را طائف
 از تو سؤال می‌نمائیم فضل قدیمت را می‌طلبیم و جود
 جدیدت را می‌جوئیم که بر مظاهر وجود رحم فرمائی و از
 فیوضات ایامت محروم نسازی جمیع محتاج و فقیرند و
 انت الغنی الغالب القدير.



حمد و ثنا

هو الله

ای یاران دست شکرانه به درگاه خداوند یگانه بلند کنید و بگویند
 ای خداوند یکتا ای پروردگار بی همتا ستایش تو را که این
 اکلیل جلیل را بر سر این ضعفا نهادی و این رداء عزت ابدیه را بر
 دوش این فقرا دادی پرتو تقدیست بر هیکل ترابی زد انوار جهان
 ابدی ظاهر شعله عنایتت از نار موقده ظاهر شد و قلوب را حیات
 جاودانی داد شکر تو را بر این موهبت و بر این عنایت و بر این
 رحمت که این ضعفاء را به آن مخصّص داشتی تونی کریم و
 رحیم و مهربان.

ع ع



ترجمه‌ای از پیام بیت‌العدل اعظم خطاب به بهائیان جهان رضوان ۲۰۲۲ میلادی (۱۷۹ بدیع)

ستاینندگان اسم اعظم در سراسر عالم ملاحظه فرمایند
دوستان عزیز و محبوب

سالی مشحون از تدارک و تأمل و همچنین کوشش مجدّانه به پایان رسیده است. سالی که وجه امتیازش تلاش احبّاً در سراسر جهان برای گرامی‌داشت صدمین سال صعود حضرت عبدالبهاء از جمله اعزاز نمایندگانی جهت شرکت در مراسمی ویژه برای بزرگداشت آن حضرت در ارض اقدس بود. بر اثر این تلاش‌ها حیات حضرت عبدالبهاء الهام‌بخش نه تنها بهائیان بلکه نفوس بی‌شمار دیگری گردید. دل‌سوزی هیکل اطهر برای هریک از اعضای خانواده بشری، سعی ایشان در امر تبلیغ، ترویج مجهودات برای تعلیم و تربیت و رفاه اجتماعی، اعانت شایان هیکل مبارک به گفتمان‌ها هم در شرق و هم در غرب، تشویق صمیمانه آن حضرت در اجرای مشروعات بنای مشارق اذکار، شکل دادن و هدایت نمونه‌های اولیه نظم اداری بهائی، پرورش جنبه‌های مختلف حیات جامعه - همه این جوانب مکمل در حیات مبارک‌شان نمایان‌گر تعهد مستمر و کامل آن وجود نازنین به خدمت به آستان الهی و عالم انسانی بود. فراتر از یک مرجع رفیع‌الشان اخلاقی و منشأ عظیم‌القدر بینش‌های روحانی، حضرت عبدالبهاء واسطه منزهی بودند برای بسط قوای روحانی منبعت از ظهور حضرت بهاء‌الله در عالم بشری. برای درک نیروی اجتماع‌سازی آیین بهائی کافی است که به توفیقات حضرت عبدالبهاء در دوران قیادت آن حضرت و اثرات تغلیب‌کننده هدایاتی بنگریم که مستمراً از کیکل اطهرشان جاری بود. سرچشمه بسیاری از پیشرفت‌های شگفت‌انگیز جامعه بهائی کنونی که در پیام رضوان گذشته بررسی شد را می‌توان در اقدامات، تصمیمات و هدایات حضرت عبدالبهاء یافت. پس چقدر بجا و شایسته است که تجلیل جمعی جامعه بهائی از مثل اعلایش مقدمه‌ای برای شروع مشروع عمده‌ای باشد که تمرکزش ظهور و بروز بیش از پیش نیروی اجتماع‌سازی آیین بهائی است. حوزه‌های عمل نقشه نه ساله و سلسله نقشه‌های کنونی متوجه تحقق این هدف کلی می‌باشند. این هدف همچنین مقصد بیش از ۱۰۰۰۰ کنفرانسی است که در سراسر کره ارض به مناسبت آغاز این مشروع عظیم روحانی در حال برگزاری است. این کنفرانس‌ها که انتظار می‌رود پذیرای تعداد بی‌سابقه‌ای از شرکت‌کنندگان باشند، نه تنها پیروان حضرت بهاء‌الله بلکه بسیاری دیگر از خیرخواهان عالم انسانی را که همچون بهائیان مشتاق ترویج وحدت و ساختن دنیایی بهترند گرد هم می‌آورد. روح منبعت از

همایش‌هایی که تاکنون برگزار شده، عزمی راسخ و حسی قوی و هدفمند را منعکس می‌کند. همایش‌هایی که شرکت‌کنندگان در اثر مشورت‌های پویایی که در آن سهیم بوده‌اند و نیز با بیش جمعی‌ای که از این رویدادهای فرح‌انگیز حاصل شده به جوش و خروش آمده‌اند. این جمع مشتاقانه منتظر آنچه ماه‌ها و سال‌های آینده به ارمغان خواهد آورد می‌باشد.

بعد از پیام ۳۰ دسامبر ۲۰۲۱ این هیئت خطاب به کنفرانس مشاورین، محافل روحانی ملی و شوراهای منطقه‌ای بهائی مجدّانه مشغول ارزیابی امکانات سرعت بخشیدن به فرایند رشد در محدوده‌های جغرافیایی تحت اشراف‌شان در طول نقشهٔ نه ساله بوده‌اند. چنین به نظر می‌رسد که برای برآورد و سنجش پیشرفت‌ها در طول زمان مفیدتر خواهد بود که بسط نقشه در دو مرحله، یکی چهار ساله و دیگری پنج ساله منظور گردد. لذا از محافل ملی خواسته شد که پیشرفت‌های مورد انتظار در جوامع خود را تا رضوان ۲۰۲۶ و سپس تا رضوان ۲۰۳۱ در نظر گیرند. این ارزیابی، بررسی مجدّد مرزهای محدوده‌های جغرافیایی را نیز در بر داشت و نتیجهٔ تعدیلات حاصله آن است که تعداد کلّ محدوده‌های جغرافیایی در جهان به میزان یک چهارم افزایش یافته و اکنون به بیش از ۲۲۰۰۰ بالغ گشته است. بر اساس پیش‌بینی‌های دریافت شده تخمین زده می‌شود که تا پایان نقشهٔ جدید، حدود ۱۴۰۰۰ محدودهٔ جغرافیایی دارای یک برنامهٔ رشد با میزانی از پیشرفت باشند. طرح‌ریزی بر این مبنا است که از این رقم در طی همین مدت تعداد محدوده‌های جغرافیایی که برنامه رشد در آن بتواند فشرده محسوب شود به ۱۱۰۰۰ بالغ گردد و انتظار می‌رود که از میان این محدوده‌های جغرافیایی تعدادی که تا سال ۲۰۳۱ نماد سوّم را گذرانده باشند به بیش از ۵۰۰۰ افزایش یابد. حصول چنین پیشرفت‌هایی بدون تردید مستلزم تلاشی عظیم در تمام طول مدت نقشه خواهد بود. با این حال، این چشم‌اندازها را شایستهٔ جهدی وافر می‌دانیم زیرا اگرچه رسیدن به آن‌ها امری ثقیل است ولی بر مبنای برآوردی واقع‌بینانه تنظیم گشته‌اند.

این واقعیت گویای بسیاری نکات است. اگر مؤسسات و نهادهای اداری به نحو قابل ملاحظه‌ای تکامل نیافته بودند در نظر گرفتن چنین اهدافی نمی‌توانست واقع‌بینانه باشد، چرا که با قابلیت‌های چشمگیری که کسب کرده‌اند می‌توانند امور جامعه‌ای را اداره نمایند که فعالیت‌هایش به سرعت افزایش یافته و تعداد فزاینده‌ای از نفوس هم‌افق را در بر گرفته است. کوشش برای دستیابی به چنین رشدی ممکن نبود اگر رغبت و شوق به یادگیری یعنی عمل، تأمل، کسب بینش و فراگیری بینش‌های حاصل در سایر نقاط، در تمام سطوح پرورش نیافته و به سطح مردمی جامعه گسترش داده نشده بود. تلاش برای وصول به چنین برآوردهایی نیز به سختی امکان‌پذیر می‌بود اگر رویکردی سیستماتیک در امر تبلیغ و در توسعهٔ منابع انسانی به نحو فزاینده‌ای در عالم بهائی به منصّهٔ ظهور نرسیده

بود. همه این تحولات، آگاهی جامعه بهائی را در باره هویت و مقصد و هدفش افزون نموده است. عزم راسخ به برون‌گرایی در فرایند جامعه‌سازی که از قبل در بسیاری از نقاط جنبه‌ای تثبیت شده در فرهنگ جامعه گشته بود، اینک در تعداد فزاینده‌ای از جوامع به صورت یک حسّ مسئولیت واقعی برای پیشرفت روحانی و مادی گروه‌های به مراتب بزرگ‌تری در اجتماع، فراتر از عضویت جامعه بهائی، شکوفا گردیده است. مساعی دوستان در جامعه‌سازی، در اشتغال به اقدام اجتماعی و در مشارکت در گفتمان‌های رایج در اجتماع، تماماً در یک مشروع جهانی با هم منسجم شده، در یک چارچوب عمل مشترک با هم مرتبط گردیده، و متمرکز بر این هدف است که نوع بشر را یاری دهد تا آموزش را بر پایه اصول روحانی برقرار نماید. اهمیت پیشرفت‌های توصیف شده را که صد سال پس از آغاز نظم اداری بهائی به این مرحله رسیده نمی‌توان نادیده گرفت. این مشتاقان، در افزایش فوق‌العاده قابلیت که در طول دو دهه گذشته حاصل شد و این امکان را به وجود آورد تا عالم بهائی مجهودات خود را با دید ظهور و بروز بخشیدن به نیروی اجتماع‌سازی امر مبارک بنگرد، شواهد قاطع ورود امر الهی را به ششمین عهد عصر تکوین مشاهده می‌نمائیم. در پیام رضوان سال گذشته اعلان نمودیم که پدیده گسترده شرکت تعداد کثیری در فعالیت‌های بهائی، تنویر قلوبشان به نور ایمان، و اکتساب مهارت‌ها و توانایی‌ها برای خدمت به جوامع‌شان، نشانه آغاز سوّمین عهد نقشه ملکوتی حضرت عبدالبهاء بود. بنابراین، نقشه یک ساله که در آن زمان آغاز و حال به پایان رسیده است، نمایان‌گر مجموعه‌ای از پیشرفت‌های تاریخی توسط جمع مؤمنین باوفایش گشت. اینک در آستانه مأموریتی جدید و عظیم، جمع متحد پیروان جمال مبارک آماده است تا امکانات وسیع موجود را غنیمت شمرده در تحققش بکوشد. از جمله ویژگی‌های برجسته عهدی که حال خاتمه می‌یابد بنای آخرین مشرق‌الاذکار قاره‌ای و شروع پروژه‌هایی برای تأسیس این معابد در سطوح ملی و محلی بود. پیروان جمال قدم در سراسر عالم معانی زیادی درباره مفهوم مشرق‌الاذکار و تلفیق عبادت و خدمت که این بنیان رفیع مظهر آن است، آموخته‌اند. در طول ششمین عهد عصر تکوین تجربه بیشتری درباره مسیری از توسعه جامعه که حیات روحانی در آن شکوفا گردیده و الهام‌بخش خدمت است، و نهایتاً به ایجاد مشرق‌الاذکار منتهی می‌گردد کسب خواهد شد. مشورت با تعدادی از محافل روحانی ملی آغاز شده و با ادامه این مشورت‌ها نقاطی را که در آن جا مشرق‌الاذکار در سال‌های آینده بنا خواهد شد، گاه به گاه اعلان خواهیم نمود.

سرور و شعف این جمع از مشاهده پیشرفت‌های جامعه اسم اعظم که مستمراً در حال ازدیاد است مقرون با اندوه عمیق‌مان از مشاهده تداوم اوضاع و منازعات در دنیا است که موجب عذاب و مصیبت گردیده، به خصوص که شاهد بازگشت نیروهای مخربیم هستیم که باعث اختلال نظم امور بین‌المللی و ایجاد رعب و وحشت بین مردمان گشته

است. به خوبی واقف و مطمئن هستیم که همان‌طور که جوامع بهائی در شرایط مختلف به کزبات نشان داده‌اند، پیروان حضرت بهاء‌الله هر چقدر هم موقعیت خودشان سخت و دشوار باشد به ارائه کمک و امداد به اطرافیان‌شان متعهدند. اما افسوس که تا زمانی که نوع بشر جمعاً برای برقراری امور خود بر اساس عدالت و راست‌گویی اقدام ننماید مقدر چنان است که با بحران‌های پی در پی رو به رو گردد. از درگاه الهی سائلیم که اگر جنگ اخیر در اروپا قرار است درسی به آیندگان دهد، یادآور آن مسیری باشد که جهان باید برای رسیدن به صلحی پایدار در پیش گیرد. اصولی را که حضرت بهاء‌الله در دوران حیات مبارک خطاب به سلاطین و رؤسای جمهور نازل فرمودند و مسئولیت‌های خطیری را که آن حضرت، امرای گذشته و امروز را به اجرای آن موظف نمودند، شاید امروز حتی حائز اهمیت و ضرورتی به مراتب بیشتر از زمانی باشد که نخستین بار از قلم اعلیٰ عزّ نزل یافت. پشرفت محتوم نقشه کبیر الهی امتحانات و تلاطمات را در بر دارد ولی نهایتاً نوع بشر را به سوی عدالت و صلح و اتحاد سوق خواهد داد. در این بستر است که اجرای نقشه صغیر الهی که احباً عموماً به آن مشغولند تحقق می‌یابد. شرایط مختل و نابسامان اجتماع کنونی فوریت نیاز به ظهور و بروز نیروی اجتماع‌سازی امر الهی را بیش از پیش روشن و آشکار می‌سازد. در حال حاضر ابتلای عالم به تشنج و آشوب ادامه دارد. بنابراین شما به درستی می‌دانید که چرا ادعیه این جمع به درگاه جمال کبیرا برای نجات همه جهانیان از سرگردانی و مصائب تلخ و ناگوار با دعای صمیمانه و خالصانه ما برای موفقیت خدمات بسیار ضروری شما عزیزان به امر حضرت بهاء‌الله توأم است.

در هر محدوده جغرافیایی که فعالیت‌های نقشه سرعت می‌گیرد، توسعه جوامعی را با خصایل والایی که در پیام ۳۰ دسامبر ۲۰۲۱ توصیف نمودیم، مشاهده می‌نماییم. در حالی که اجتماعات بشری دچار تنش‌های گوناگونی است. پیروان جمال مبارک باید بیش از پیش به استقامت و خردگرایی، به روش و سلوک و تمسک به اصول بهائی، و به شفقت، انقطاع و صبر و شکیبایی که از خود در راه حصول به اتحاد و یگانگی نشان می‌دهند، مشخص و ممتاز باشند. خصایص برارنده و نگرش‌هایی که احتبای الهی در حین بروز مشکلات شدید از خود نشان داده‌اند، بارها موجب شده است که مردم برای کسب توضیح و نظر و کمک، به بهائیان روی آورند به خصوص زمانی که حیات اجتماع با مخاطرات و ناآرامی‌های پیش‌بینی نشده مختل گشته است. با در میان گذاشتن این ملاحظات با شما عزیزان، آگاهیم که جامعه بهائی نیز اثرات نیروهای مخرب را که در عالم فعال است تجربه می‌کند. علاوه بر این واقفیم که هرچقدر مجهودات دوستان در ترویج کلام الهی افزایش یابد، نیروهای بازدارنده که دیر یا زود از جهات مخالف با آن مواجه خواهند شد نیز قوت بیشتری خواهد یافت. پس دوستان باید فکر و روح خود را در مقابل امتحاناتی که مطمئناً پیش خواهد آمد تقویت نمایند تا مبادا این امتحانات موجب

اختلال در یک پارچگی مجهودات شان گردد. البته پیروان حضرت بهاء الله به خوبی آگاهند که سفینه امر الهی هر طوفانی را که پیش آید مقاومت نماید و در مراحل متوالی سفرش ناملایمات و تلاطمات بسیاری را پشت سر گذاشته و اکنون عازم حرکت به سوی افق جدید است. بادبانش را اریاح تأییدات الهیه همچنان افراشته می‌دارد و آن را به سوی مقصدش به پیش می‌برد. ستاره قطبی این سفینه مقدس، عهد و میثاق حضرت بهاء الله است که آن را در مسیر محقق و مطمئن خود راهنماست. امید آن که همه را کبیش مضمول عنایات جنود آسمانی گردند.

[امضا: بیت العدل اعظم]



ترجمه‌ای از نامه دارالانشاء بیت‌العدل اعظم خطاب به محافل روحانی ملی ۱۴ آوریل ۲۰۲۲

محافل روحانی ملی ملاحظه فرمایند
دوستان عزیز روحانی

پیرو پیام مؤرخ ۸ آوریل ۲۰۲۲ بیت‌العدل اعظم در مورد آتش سوزی در محل بنای ساختمان مقام حضرت عبدالبهاء، مقرر فرمودند که آخرین اطلاعات موجود را با شما در میان بگذاریم.

اندوه احبای عزیز در سراسر عالم بعد از دریافت خبر آتش سوزی شاهدهی است گویا بر محبت عمیق آنان به حضرت عبدالبهاء و اشتیاق‌شان به اتمام بنای مقام مبارکش. بیت‌العدل اعظم عمیقاً تحت تأثیر فوران عشق و محبت قلبی، اوج احساسات همدلی و تعاضد، و استقامت بارز و عزم راسخی که در پیام‌های واصله از افراد و مؤسسات مشهود بود، قرار گرفت. اگرچه تحقیقات هنوز به اتمام نرسیده است اما اطلاعات اولیه دال بر آن است که آتش سوزی نتیجه حادثه‌ای تأسفانگیز بوده و وزش باد بر شدت آتش افزوده، منجر به تضييع مواد و مصالح ساختمانی و انهدام قالب‌بندی و داربست‌های موقت و تخریب قسمت‌هایی از بعضی دیوارها گردیده است. خوشبختانه ساختارهای بتونی که تکمیل شده است صدمه‌ای ندیده، و پروژه تحت پوشش بیمه می‌باشد.

علیرغم این اختلاف و اتلاف کار چند ماهه، متصدیان پروژه بی‌درنگ گام‌های لازم برای پیشبرد کار را برداشته‌اند و از اعتماد کامل بیت‌العدل اعظم برخوردارند. در حالی که بررسی صدمات وارده بر قسمت‌هایی که آسیب بیشتری دیده ادامه دارد، تمرکز کار ساختمان متوجه تکمیل قسمت‌های دیگر پروژه از جمله میدان‌گاه شمالی خواهد شد. همچنین ساختمان مرکز بازدیدکنندگان و تسهیلات مربوطه هم به زودی آغاز می‌گردد. به علاوه در ایتالیا برش و شکل‌دهی سنگ‌های مرمر برای روکشی سقف مشبک کماکان ادامه دارد و همچنین تولید شیشه‌های رنگی در کشور پرتغال.

اگرچه بیت‌العدل اعظم تاریخ مشخصی برای اتمام این پروژه معین ننموده‌اند، اما در اشتیاق احبای عزیز در سراسر عالم برای تکمیل بنای این بنیان عظیم‌الشان و محوطه اطراف آن و سرانجام انتقال رمس مطهر مولای حنون به آرام‌گاه نهاییش سهم و شریکند.

با تقدیم تحیات

دارالانشاء بیت‌العدل اعظم

حضرت عبدالبهاء

مرکز میثاق امر بهاء

اثر: ژولیت تامپسون

حضرت عبدالبهاء، شخصیت پُر شور و عملکرد بی‌مثیل نفسی که مبشر عصر
ذهبی است

در این ایام که مدنیته در برابر دیدگان ما در حال نزوع و نابودی است، و زمانی که مظهر ظهوری عظیم، یعنی حضرت بهاء‌الله ظهور فرموده، و با طوماری از اوامر جدید در دست در آستانه عصری بدیع ایستاده، دو نفس مقدس دیگر، با جمالی جذاب قلوب و جالب نفوس، با او همراه هستند، یعنی نفسی در عنقوان شباب، حضرت باب، مبشر اعظم، هم‌رتبه با حضرتش به عنوان مظهر ظهوری مستقل، و نیز فرزند حضرت بهاء‌الله، حضرت عبدالبهاء، بنده بهاء‌الهی، عنوانی که خود برای خویشتن برگزید. حضرت بهاء‌الله ایشان را مولی‌الوری و سرکار آقا نامیدند.

به لسان حضرت شوقی افندی، ولی امر بهائی، حضرت عبدالبهاء "نه فقط در ظهور حضرت بهاء‌الله بلکه در سراسر تاریخ ادیان، مقام فرید و وحیدی را دارا است... حضرت عبدالبهاء در افقی خاص قائم و مرتبتش کاملاً با مؤسس و مبشر ظهور بهائی متفاوت است. ولیکن بر اثر مقامی که حضرت بهاء‌الله به وسیله عهد و میثاق به آن حضرت تفویض فرموده با آن دو ذات مقدس جمعاً هیاکل اصلیه ثلاثه آئینی را تشکیل می‌دهند که در تاریخ روحانی عالم بی‌سابقه است. حضرتش با آن طلعات مقدسه از رفرف علیا به مقدرات این طفل رضیع امرالله ناظر و قبل از اتمام هزار سال کامل هیچ نفسی و یا هیتی که پس از آن هیکل مبارک بر خدمت امرالله قائم گردد هرگز به آن رتبه اسنی فائز نشود." (دور بهائی، ص ۵۶ / طبع آلمان، ص ۵۳)

از جمله القاب بسیاری که والد بزرگوارشان به حضرت عبدالبهاء اعطاء فرموده‌اند، "سیرالله" است. حضرت ولی امرالله در اشاره به این القاب می‌فرمایند که آنها "به حضرت عبدالبهاء قدرت و اختیاری عنایت می‌کند که نسل حاضر هرگز نمی‌تواند کما بینمی و یلیق به اهمیت و معنی آن پی‌برد." (ترجمه)

البته ما نسل حاضر هستیم و قلوب ما که در کمال امتنان نسبت به حضرت

عبدالبهاء است با حزن تمام متوجه حقیقت کلام حضرت ولی امرالله شده است: ما نمی‌توانیم چنین عظمتی را درک کنیم یا به اهمیت چنین مقامی پی ببریم. ما به شخصیتی چنین عظیم بیش از آن نزدیک هستیم که بتوانیم در نظر مجسم کنیم که چگونه آینده را تحت‌الشعاع خود قرار خواهد داد؛ و در این مرحله از تکامل خود. ناقص‌تر از آن هستیم که جمال آن کمال را آن‌طور که باید و شاید درک کنیم. فقط یک امید می‌توانیم داشته باشیم: از آن‌جا که در حقیقت به آن بنده بهاء عشق می‌ورزیم و حضرتش را مثل اعلای خود قرار می‌دهیم و بر اثر اقدامش حرکت می‌کنیم. "هاله" آن حضرت بر ما می‌تابد و ما با مشاهده آن، "سیر الهی" را ستایش و پرستش می‌کنیم. قلبی که به محبتی عظیم شهادت یافت می‌تواند به مدارج عالی عروج نماید، گو این که نه به معارجی که حضرتش در آن قرار دارد.

حضرت ولی امرالله در جمله‌ای بی‌مثیل پرده از معنای عنوان و لقب "سزالله" برای ما برداشتند و آن را در همان جمله در حالتی از راز و رمز رها ساختند. هیکل مبارک می‌فرمایند، "خصوصیات و صفات بشری با فضائل و کمالات الهی در نفس مقدس حضرت عبدالبهاء مجتمع و متحد گشته است." (دور بهائی، ص ۶۱ / طبع آلمان، ص ۵۸) به این ترتیب حضرت عبدالبهاء، این انسان کامل، پلی بین انسان "در مقام عبودیت" و آن وجود همیشه مستور در اسرار، یعنی مظهر ظهور الهی، است. به راستی ایشان واسطه پیوند ما با حضرت بهاء‌الله هستند. برای آن که به بارقه‌ای از زیبایی عنوان "عبدالبهاء" و این که هیکل مبارک آن را برای خود برگزیدند پی ببریم و بفهمیم که چرا حضرت ولی امرالله آن را "معجز شیم" (دور بهائی، ص ۶۱ / طبع آلمان، ص ۵۸) توصیف کرده‌اند، و قدرت آن بر قلوب خود را احساس کنیم، باید مفهوم مقام عبودیت در مصطلحات امری را به یاد آوریم.

بنده بهاء

طبق تعالیم بهائی، ما انسان‌ها، جز از طریق مظهر ظهور، که هیکل بشری‌اش تحت سیطره قوه مشتعله روح قدسی الهی، با کلام خلاق الهی، است که او را شمس عصر خود می‌سازد، نمی‌توانیم به ذات الوهیت تقرب جویم. افاضه نور از ذات الوهیت با وجود پاک مظهر ظهورش در هم می‌آمیزد و آن هیکل بشری مورد استفاده ذات الهی قرار می‌گیرد. انسان از طریق مظهر ظهور است که از خداوند آگاهی می‌یابد. با این همه حتی نفس مبارک مظهر ظهور مدعی است که ذات لایدرک خارج از دسترس و درک او است. درست همان‌طور که خود مظهر ظهور در عالم مختص به خود قرار دارد که مادون عالم حق است، هم‌چنین انسان نیز در مقام و مرتبه معینی، که عبارت از عبودیت است،

قرار دارد که به فراتر از آن نمی‌تواند برود. اما، این مقام عبودیت آنقدر عظیم است که فقط نفوسی که تکامل یابند و از نفس و هوای خود بگذرند می‌توانند به مدارج بالای آن عروج کنند؛ یعنی خدمت به خداوند و خدمت به نوع انسان. حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: "انسان در صورتی انسان خوانده شود که متّصف به صفات رحمان گردد." (ترجمه) و حضرت مسیح فرمود: "هر که از شما بزرگ‌تر باشد خادم شما بُود." (انجیل متی، باب ۲۳، آیه ۱۱) بنابراین، ما حضرت عبدالبهاء را مشاهده می‌کنیم که از بدو تولد مقدر بوده "در سراسر تاریخ ادیان مقام فرید و وحیدی" را حائز باشد، از بدایت ولادت موهوب به کمالات فوق بشری گردد، و با این همه عنوانی را انتخاب فرماید که بر ماهیت بشری حضرتش تأکید دارد و او را مقام و مرتبه انسان یکسان نماید. در عین حال، حضرتش علو و سمو این مقام را در نظر ما ارتقاء می‌بخشد. "فضیلت‌های بدیع" متعدّد و شکوه و جلال آن در آیه ایام را در وجود خویش مجسم و آشکار می‌سازد، در حالی که نفس مبارکش برای همیشه در اعلیٰ مدارج آن قرار گرفته. مثل اعلای عبودیت باقی می‌ماند. حضرت عبدالبهاء، "بنده بهاء، خود را مخلّع به خلعت عبودیت و خلوص و تعلق به محبوب ابهای خویش فرموده"^۱ که فی‌الحقیقه توفیقی عظیم است.

مَثَلِ اَعْلٰی

حضرت ولی امرالله حضرت عبدالبهاء را انسان کامل، "مثل اعلای" امر بهائی توصیف می‌فرمایند، یعنی حیات ایشان، در حدّ اکمل خود، نه تنها مثال و نمونه کامل و خالصی برای نسل حاضر، بلکه برای نوع بشری جدیدالولاده است که در طول قرون و اعصار آینده، تا پایان این دور مبارک، به حضرت بهاء‌الله ایمان آورده، تابع و پیرو ایشان خواهند بود. به ما گفته شده که نوع بشر اکنون در مرحله "پُر شور و شَرّ نوجوانی"^۲، یعنی حدود عصر بلوغ قرار دارد. بنابراین، بلوغ او رُخ خواهد گشود، قوای روحانی مکتون وی، از جمله احساسات لطیف‌تر و ظریف‌تر، ظهور خواهد کرد؛ حقیقت سالم و شفاف وی "فضیلت‌های بدیعی" را ساطع خواهد ساخت. حضرت عبدالبهاء برای چنین نسلی نیز، که اکنون غیر قابل تجسم است، مثل اعلیٰ خواهند بود، و چنین نسلی آنقدر آگاهی و درک خواهد یافت که بتواند "کما ینبعی و یلیق" آن حضرت را بشناسد.

پیش از آن که به انتصاب عظیم ایشان در کتاب عهدی نازله از براهه عظمت والدشان به عنوان "مرکز و محور عهد و میثاق بی‌مثیل حضرت بهاء‌الله" (دور بهائی، ص ۶۰ / طبع آلمان، ص ۵۷) بپردازیم، نگاهی به گذشته به آن حیات کامل بل اکمل بیفکنیم. لحظه‌ای به دوران طفولیت ایشان، ده سالگی ایشان، وقتی رویدادی که جهان را تکان داد در حضور ایشان، و فقط ایشان، رُخ داد بنگریم. این نخستین اظهار امری بود که حضرت

بهاء‌الله در سال ۱۸۵۳ در بغداد فرمودند. زمانی که آن طلعت اطهر با عائله مبارکه در تبعید به سر می‌بردند؛ و این تحقّق دقیق نبوت حضرت باب بود که در سنهٔ تسع (مطابق ۱۸۵۳)، مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ امر خود را اعلام خواهد فرمود.

در سال قبل از آن، در طهران، در سیاه چال بود که حضرت بهاء‌الله نسبت به رسالت جهانی خود آگاه شدند. "طلعت اطهر نیز، متهّم به پیروی از حضرت باب که تازه اعدام شده بودند. در حالی که زیر زنجیرها خمیده گشته بودند، چشم به راه مرگ بود؛ در آن زمان شبی در عالم رؤیا این کلمات را شنیدند که از همه سوی به گوش رسید: "إِنَّا نَنْصُرُكَ بِكَ وَبِقَلَمِكَ. لَا تَحْزَنُ عَمَّا وَرَدَ عَلَيْكَ وَ لَا تَخَفُ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِ. سَوْفَ يَبْعَثُ اللهُ كَنُوزَ الْأَرْضِ وَ هُمْ رِجَالٌ بِنُضْرُونِكَ بِكَ وَ بِاسْمِكَ الَّذِي بِهِ أَحْيَا اللهُ افْتَدَى الْعَارِفِينَ." (لوح مبارک خطاب به ابن ذنب، ص ۱۷).

وقتی با مداخلهٔ سفیر روسیه، حضرت بهاء‌الله از حبس رهایی یافته به منزل غارت شده و خانوادهٔ به فقر کشیده شدهٔ خود مراجعت کردند. هالهٔ نبوت بر ایشان قرار گرفت. صبیبهٔ آن حضرت فرمود "پدری نزد ما بازگشت که به کلی تغییر کرده بود." حضرت عبدالبهاء که آن موقع کودکی بیش نبودند، تمامی قلب خود را به این "پدر تغییر یافته" دادند.

از نخستین اظهار امر حضرت بهاء‌الله، که فقط به پسر خود بیان فرمودند. ما شرحی از خود حضرت عبدالبهاء در دست داریم که شصت سال بعد بیان کردند: "من بندهٔ جمال قدم هستم. در بغداد طفل بودم. در آن زمان و مکان القاء کلمه به من فرمودند. مؤمن شدم و به مجزّد القاء آن کلمه خود را بر اقدام مبارکش انداخته و تضرّع و استدعا نمودم که این یک فطره خون مرا به فدا در سببش قبول فرماید." (بهاء‌الله و عصر جدید، طبع برزیل، ص ۶۲).

این تقاضای فدا، حدّ اقل فدای زندگی، مقبول واقع شد و مدّت پنجاه و شش سال در حبس و تبعید، در محدودیت‌هایی استمرار یافت که حضرت عبدالبهاء در طی آن به عبودیتی نسبت به خدا و بشر، همانند ضربان دائمی قلب، بدون وقفه قائم بودند. با همه کسانی که در سجن عکّا برای دریافت صدقه یا کسب هدایت از درایت ایشان مراجعه می‌کردند، با زائران بی‌شماری که نهایتاً راه خود را به سوی سجن مزبور می‌یافتند، در مکاتبات گسترده‌ای که با شرق و غرب داشتند، شب و روز مشغول کار و فعالیت بودند. استراحتی نداشتند؛ شاید روزی دو یا سه ساعت به خود فرصت خوابیدن می‌دادند. فداکاری ایشان حتّی فراتر از این پنجاه و شش سال استمرار داشت. وقتی با تخفیف حکم حبس ابد ایشان، درهای زندان به روی ایشان گشوده شد، و فرصت‌های جهانی فراهم آمد و ایشان به سراسر اروپا و آمریکا سفر کردند، درهای منزل ایشان از بامداد تا نیمه شب به روی همه باز بود. کوچک و بزرگ، وضع و شریف، به سوی آن ابواب مفتوح هجوم

می آوردند، احدی نومید باز نمی گشت.

چهل سال از آن دوران سرگونی در کنار والدشان گذشت و گاهی اوقات در مسجونگی کامل که برای جسم طاقت فرسا و غیر قابل تحمل بود. در عکّا، واقع در اقلیم شام، مستعمرة کبیری ترکیه بود که حضرت بهاءالله و عائله مبارکه مظلّم ترین دوران را، محبوس در قلعه‌ای گذراندند - خود و پسرشان را زیر زنجیر بردند. هفتاد نفر از مؤمنین و اصحاب انتخاب شدند که در این مستعمرة کبیری در ملازمت مولایشان باشند که از ادرنه در معیت ایشان بودند؛ آن‌ها این اسارت در کنار مولایشان را به آزادی در منازل خود ترجیح دادند. و حال، در "قلئله" وحشتناک عکّا، در مدّت دو سال، این‌ها همه، اعم از مرد، زن و کودک، با خانواده حضرت بهاءالله که با ظرافت و لطافت پرورش یافته بودند، در یک اتاق محبوس شدند. شاه‌نشینی در مجاورت این اتاق بود که حضرت بهاءالله را در آن اسکان دادند.

در حکایاتی که درباره آن روزها داریم طنین بلند مسرت بخش حضرت عبداله‌بهاء را می شنویم که در تمامی آن مشقّت جسمانی غیر قابل تحمل سعی در شادمان کردن همراهان زندانی خویش داشتند. ایشان را مشاهده می کنیم که به دست خود از بیماران، که برخی از آن‌ها راهی دیار باقی شدند، پرستاری می کردند. چه که در یک اتاق واحد بعضی از آن‌ها قربانی بیماری‌های وحشتناک واگیر شدند. هنگامی که زندان بانان زنجیرهای آن‌ها را محکم می کردند، ملاحظه لحن آن حضرت را احساس می کنیم که به سؤال زندانیان حیرت زده که می پرسید "چگونه است که شما می خندید در حالی که افراد در این حالت فریاد می زنند، گریه می کنند و می نالند؟" حضرت عبداله‌بهاء فرمودند: "من مسرووم چون شما محبت عظیمی در حقّ من می کنید؛ مرا بسیار مسرور می سازید. مدّت‌های مدید بود مایل بودم به احساس نفوس زندانی در زیر زنجیر پی ببرم، آنچه را که سایر نفوس رد معروض آن بودند تجربه کنم. من از این حالت مطالبی شنیده‌ام؛ حال شما به من تعلیم دادید که واقعا چه حالتی است. شما این فرصت را به من بخشیدید. بنابراین، آواز می خوانم و بسیار مسرووم. بسیار از شما متشکرم." (ترجمه)

سال‌ها را پشت سر گذاریم. یکی از صبا‌یای آن حضرت از بیماران حیفا در سال آخر توصیفی کوتاه برایم فراهم آورد. ایشان گفتند، "وقتی بیماران شروع شد، حضرت مولی الوری ما را پیرامون خویش جمع کردند و چنان حکایات مسرت بخشی تعریف کردند که ما هیاهوی سلاح‌ها را فراموش کردیم."

تجربیات بشری را که در بهترین حالتش بس تلخ است و برای آن حضرت تا حدّ شکنجه، با شهادتی الهی و انجذاب و مسرتی ناگفتنی تحمل می کردند. هیکل مبارک به احبّای مازندران، که در زمان شهادت جدا شده بودند مرقوم داشتند: "امور را با تبسم جاری سازید... این اولین خونی نیست که در دشت کربلا بر زمین ریخته شده است."

(ترجمه)

متوجه می‌شویم که حضرت عبدالبهاء از ابتدا مصمم و موهوب به قوه‌ای غریب بودند. وقتی والدشان در سیاه چال طهران مسجون و حضرت عبدالبهاء هشت ساله بودند، حرم مبارک حضرت بهاء‌الله هنگام مراجعت از منزل خواهرشان که هر روز به امید یافتن خبری از جمال مبارک به آنجا می‌رفتند، پسر خردسال خویش را در خیابان دیدند که در محاصره گروهی از پسران بزرگ‌تر از خود بود که برای اذیت و آزار ایشان جمع شده بودند. حکایت چنین پایان می‌یابد که "طفل با قامت راست، چون تیر خدنگ ایستاده بود و با آرامش به آنها فرمان می‌داد که به او دست نزنند. چقدر عجیب بود که به نظر می‌رسید آنها نمی‌توانستند کاری علیه او انجام دهند."

تصویر دیگری از این قوه فرماندهی مربوط به اوائل دوران طفولیت ایشان به ما رسیده است. در آن زمان، بحران وحشتناکی که حضرت بهاء‌الله و عائله مبارک تا آن موقع با آن مواجه شده بودند، در ادرنه که دیگر بار در شرف تبعید بودند، توسعه یافت. تبعیدی به مراتب ظالمانه‌تر از سه مورد پیش از آن؛ زیرا اینک این خانواده‌ای که به نحوی بی‌نظیر متحد بودند باید از یکدیگر جدا می‌شدند؛ حضرت بهاء‌الله به شهری دور دست، به مقصدی سزی فرستاده شوند و حرم و فرزندان به مقصد سزی دیگر تا برای همیشه از یکدیگر جدا شوند و الی‌الابد یکدیگر را گم کنند. حضرت عبدالبهاء به مقامات مربوطه مراجعه فرمودند. بارها و بارها نزد آنها رفتند. آنچه که بیان فرمودند ثبت نشده است. فقط این است که تقاضا کردند. اصرار ورزیدند و این که مسئولین به نظر می‌رسید قادر نبودند این تصمیم را به مرحله اجرا درآورند. در حالی که اقدام مزبور هم‌چنان در حال تعلیق ولی قریب‌الوقوع بود، خبر این تصمیم به احتیای ادرنه رسید و آنها، در حالی که تصور جدایی از حضرت بهاء‌الله آنها را به مرز جنون رسانده بود. مجتمعاً به بیت مبارک هجوم آوردند. مرد سالمندی دشنه‌ای برداشت و فریاد برآورد "اگر باید از مولایم جدا شوم، هم‌اکنون می‌روم و به لقای الهی می‌روم" و گلوی خویش برید. صحنه هولناکی بود و آشفتگی و پریشانی که در طین آن گروهی از مأموران دولتی جمعیت خشمگین را محاصره کرده سعی نمودند با شدت و خشونت آنها را تحت سلطه درآورند. در این موقع ناگهان حضرت عبدالبهاء در میان آن جمع حضور یافتند. وقتی کلام پُر شور و پُر هیجان آن حضرت را می‌شنویم که قوای حکومتی را ملامت می‌کنند و طالب حضور والی می‌شوند. آذرخشی از قدرت، نیرویی فوق بشری را احساس می‌کنیم. خواهرشان موقع بیان این حکایت می‌گفت "قبلاً هرگز برادرم را این‌گونه خشمگین ندیده بودیم." تأثیر این خشم چنان سریع بود که بلافاصله دنبال والی فرستادند. او شتابان وارد صحنه شد و با مشاهده ماجرا گفت "ما نمی‌توانیم این نفوس را از یکدیگر جدا کنیم؛ غیر ممکن است." به این ترتیب بود که هفتاد نفر فدائیان مزبور خود را در یک اتاق با محبوب الهی خود محبوس

یافتند.^۵

به ما گفته می‌شود از ساعتی که حضرت بهاء‌الله برای اولین بار به پسر کوچک خود اظهار امر فرمودند، این پسر به نظر می‌آمد که خود را وقف ملازمت و خدمت والد خویش فرمود. در آن سن صباوت در بغداد، اولین اندیشه او حراست از پدرش بود. با اشتیاقی که قلب را متأثر می‌سازد، از هیکل جوان خود سپری ساخت تا هر فرد ریاکار و دورویی را از حضرتش دور کند و در آن حال حضرت بهاء‌الله مشغول تحریر کتب مقدسه و آثار مبارکه‌ای بودند که مقدر بود عالم را هدایت کند؛ حضرت عبدالبهاء مانع می‌شدند که مزاحمین خلوت آن حضرت را بر هم زنند و مخلل اوقات ایشان شوند.

وقتی حضرت عبدالبهاء در بغداد بزرگ‌تر شدند گفته می‌شود از جمالی برخوردار بودند که وقتی در خیابان راه می‌رفتند بانوان از پشت پنجره‌های مشبک خود، از میان گل‌ها به ایشان نگاه می‌کردند. تنها چند سال بعد ما ایشان را در سجن عکا زیر زنجیر مشاهده می‌کنیم. با گذشت زمان، از شدت و حدت این زندان در عکا کاسته شد. زیرا هیچ والی و حاکمی نمی‌توانست در مقابل قوه جاذبه معنوی که از اسرای آنها، یعنی پدر و پسر، ساطع بود مقاومت کند. با این همه آنها هرگز به طور کامل مصون از خطر نبودند. بارها و بارها حکومت‌های ایران و ترکیه در اثر اوضاع و شرایط موجود، آنها را به مرگ تهدید کردند. در عکا همیشه درون دیوارهای شهر محبوس بودند؛ ابتدا در قشله، سپس در بیتی کوچک، بعداً در یک طبقه یک خانه. بعد از چند سال به آنها اجازه داده شد که در خیابان‌های آن شهر - زندان سفید بی‌روح، بدون درخت، تفزده آلوده به مالاریا قدم بزنند. دوران طولانی طی شد و حیفا، در دوازده مایلی عکا، به حیطه آزادی آنها افزوده گشت. حضرت بهاء‌الله در اواخر ایام حیات مبارک در بهجی سکونت داشتند؛ منطقه بیلاقی زیبایی در ساحل دریا نزدیک عکا. نام آن، که توسط حضرت بهاء‌الله انتخاب شد، به معنی مسرت است.

حصن حصین شریعه الله

حیات عنصری حضرت بهاء‌الله در سال ۱۸۹۲ به پایان رسید و از ساعتی که کتاب عهدی زیارت شد، حضرت عبدالبهاء به عنوان مرکز و محور میثاق شناخته شدند. حضرت بهاء‌الله دعا می‌فرمایند "انت تعلم یا الهی انی ما اریده إلا بما اُردته و ما اخترته إلا بما اصطفیت." (حدیقه عرفان، ص ۶ / ادعیه محبوب، ص ۱۰۹)

در این مؤسسه بی‌مثل و نظیر، یعنی عهد و میثاق، که حضرت عبدالبهاء به عنوان مرکز آن و تنها مبین کلمات حضرت بهاء‌الله منصوب شدند و بهائیان لازم است در کمال اطاعت و انقیاد به آن حضرت توجه نمایند. حصن حصین شریعت بهائی را

می‌بایم. زیرا این وظیفه تنها مبین آیات اشاره تلویحی به خواندن کتب مقدسه در پرتو همان نوری دارد که آن‌ها را نازل کرده است، و امر مبارک را برای همیشه از تفرقه‌هایی که دیگر نظام‌های دینی را به فرقه‌های بی‌شمار تقسیم کرده، محفوظ نگه می‌دارد.

و حال، با تبیینات واضح و قاطع خود بر کتاب عهدی والد خود، در اصرار مبرم خویش که جمیع بهائیان به مفاد آن متمسک باشند، دیگر بار در حضرت عبدالبهاء آن اوج قدرت و قوه فرماندهی را مشاهده می‌کنیم.

زیرا در امر حضرت بهاء‌الله حیاتی‌ترین امر حفظ وحدت و اتحاد است. دیانتی که هدف آن تأسیس وحدت عالم انسانی است باید خودش از وحدت طبیعی برخوردار باشد و باید، مانند هیكلی سالم، که کلیه یاخته‌هایش در خدمت آن هستند، واحدی زنده با روح جامع و شامل خود باشد.

حضرت عبدالبهاء درباره عهد و میثاق بیانات بسیاری دارند و از جمله می‌فرمایند "اگر حصن حصین امرالله به قوه میثاق محفوظ نماند در یک روز در بهائیان هزار مذهب پیدا شود چنانچه در دوره‌های سابق حاصل شد ولی در این دور مبارک محض صیانت امرالله که تفریق در بین حزب‌الله نشود، جمال مبارک روحی له الفداء به اثر قلم اعلی عهد و پیمان گرفت و مرکزی معین فرمود که مبین کتاب است و رافع اختلاف، آنچه او بنگارد و بگوید مطابق واقع و در صون حمایت جمال مبارک از خطا محفوظ." (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۴، لوح شماره ۱۵۴)

"اعظم امتیاز ظهور حضرت بهاء‌الله، که در هیچ یک از ظهورات سابقه نبوده است، حکم تعیین مرکز میثاق است. حضرت بهاء‌الله با چنین انتصاب و تدبیری امرالله را از تفرقه و تشعب حفظ و صیانت فرموده و دیگر کسی نمی‌تواند فرقه‌ای تازه یا گروهی با معتقدات خاص ایجاد نماید." (خطابه دوم دسامبر ۱۹۱۲ / نقل ترجمه از قرن انوار، ص ۲۲)

"مقصود بیان این امر است که وظیفه شما حفظ شریعت الله است تا احدی نتواند از خارج یا داخل به آن حمله کند. اگر تعلیمات مضربه مشاهده کردید که بعضی از نفوس، هرکس که باشد، مطرح می‌کنند، حتی پسر من باشد، یقین بدانید من بالمره از او بری هستم." (ترجمه - خطابه ۲ دسامبر ۱۹۱۲ مستدرج در صفحات ۴۵۶-۴۵۷ The Promulgation of Universal Peace)

به این ترتیب، این "عاشقی از مشرق زمین" که برای خود هیچ عنوانی جز "عبد" نمی‌پذیرد، برای حفظ و حراست از میثاق حضرت بهاء‌الله، با لحنی آمرانه سخن می‌گوید. اکنون حضرت عبدالبهاء را، با انتصاب حضرت بهاء‌الله، مظهر اقتدار و مرجعیت برای جمیع کسانی که اظهار ایمان می‌کنند مشاهده می‌کنیم. با این همه، اهمیت عظیم این انتصاب تا زمان صعود نفس مبارک حضرت عبدالبهاء مشهود و مکشوف نگشت؛ یعنی

زمانی که الواح مبارکه وصایای آن حضرت دنباله و نتیجه شگفت‌انگیز کتاب عهدی حضرت بهاء‌الله شد که نقشه عظیم الهی، نقشه مظهر ظهور ربانی برای نظم بدیع جهانی را بیش از پیش به منصفه ظهور رساند.

بعداً این موضوع بیشتر مورد بررسی قرار خواهد گرفت. اکنون به سایر فقرات آثار مبارکه حضرت بهاء‌الله راجع به مقام سراللهی حضرت عبداله‌اء بردازیم، زیرا اطاعت بهائیان از منشأ نور آن‌ها دارای ماهیت دوگانه است: اطاعت محض از احکام ظاهری که از طریق آن نظم به دنیای پُر هرج و مرج اعاده گردد، و اطاعت از احکام باطنی روح قدسی، که در وجود حضرت عبداله‌اء تجسم و تجسد یافته است. بدون این اطاعت که عمیق‌تر است، شکل و ظاهر، هر قدر که دارای ساختار با ابهت و حیرت‌انگیز باشد، ابداً نمی‌تواند حیات به عالم ببخشد.

به این بیان حضرت عبداله‌اء، که احدی غیر از ایشان نمی‌تواند چنین کلامی را بر زبان براند، نظر کنید: "به من نگاه کنید؛ بر اثر اقدام من حرکت کنید. مثل من باشید. به فکر خود یا حیات خویش نباشید که آیا می‌خورید، یا می‌خواهید، یا راحتی؛ آیا سلامتید یا بیمار؟ آیا با دوستان هستید یا با دشمنان؟ آیا مورد تحسین واقع می‌شوید یا ملامت؟ به هیچ‌یک از این امور ابداً نباید اعتنا نمود. به من نگاه کنید؛ مثل من باشید. از خود و عالم فانی شوید تا تولد دوباره یافته در ملکوت وارد گردید. شمع را ملاحظه کنید که چگونه نور می‌بخشد؛ قطره قطره حیات خود را می‌بخشد تا شعله نور برافروزد." (ترجمه)

حضرت بهاء‌الله در سره‌الغصن، در باره ایشان می‌نویسند:

"یا قوم، فاشکروا الله لظهوره. لأنه لهو الفضل الأعظم عليكم و نعمته الأتم لكم و به یحیی كل عظم رمیم. من توجه الیه فقد توجه إلى الله فمن أعرض عنه فقد أعرض عن جمالی و كفر بربانی و كان من المفسرفین. انه لودیعه الله بینكم و اماتته فیکم و ظهوره علیکم و طلوعه بین عباده المقربین. إنا قد بعثناه علی هیکل الإنسان." (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۲۳۳)

حضرت بهاء‌الله در الواح دیگری که خطاب به حضرت عبداله‌اء است می‌فرماید: "تسئل الله أن ینور العالم بعلمک و حکمتک." (مانده آسمانی، ج ۸، ص ۹۴) و در مقام دیگر می‌فرماید "البه‌اء علیک و علی من ینخلمک و یطوف حولک." (ادعیه حضرت محبوب، ص ۱۰۶) و نیز می‌فرماید "إنا جعلناک حرزاً للعالمین و حفظاً لمن فی السموات والأرضین و حصناً لمن آمن بالله الفرد الغبیر." (ادعیه محبوب، ص ۱۰۵)

زمانی که حضرت عبداله‌اء عازم بیروت بودند، حضرت بهاء‌الله درباره ایشان مرقوم فرمودند "حمداً لمن تشرف ارض الباء بقدم من طاف حوله الأسماء... طوبی ثم طوبی لأرض فازت بقدمه و لعین قررت بجماله و لسمع تشرف بإصغاء ندائه و لقلب ذاق حلاوه حبه." (ادعیه حضرت محبوب، ص ۱۰۷-۱۰۸) حضرت بهاء‌الله در همین لوح

مبارک از حضرت عبدالبهاء به عنوان "غصن الله الأعظم العظیم و سرالله الأقوم القدیم." (همان، ص ۱۰۷)

حضرت عبدالبهاء از اعلی مدارج خضوع و خشوع الهی خود و از علم خود نسبت به جوهر مقام عبودیت خویش، سوره الغصن را این گونه تبیین می فرمایند "این عبد می گوید معنای حقیقی و حقیقت معانی و سرّ اسرار این آیات و کلمات و ابیات عبودیت آستان مقدّس جمال ابهاست و محویت و فنا و اضمحلال محض در عتبه مبارکه؛ و هذا تاجی الوهاج و اکلیلی الجلیل." (محمّد علی فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء، ص ۶۱) و در این رابطه، به بیان حضرت ولی امرالله، حضرت عبدالبهاء می فرمایند "این عبد به نصّ قاطع کتاب اقدس و صریح آیات کتاب عهد مبین واضح آیات الله ... هرکس تجاوز نماید، متابعت رأی خویش نموده است." (همان)

حتّی اگر ما، در برابر این قبیل بیانات، این جسارت را داشته باشیم که سعی کنیم حجابی را که ید الهی فرود آورده کنار بزنیم، و به آنچه که ممنوع شده است نگاهی بیندازیم، ابدأ قادر به درک این کلام حضرت بهاء الله که به سرالله اشاره دارند نخواهیم بود چه رسد به این که به تفسیر و تأویل بپردازیم. معهذا، آگاهی منع نشده و نفس مبارک حضرت عبدالبهاء طریق وصول به آگاهی را به ما نشان داده اند.

طلعت میثاق بنفسه المبارک می فرمایند "قلباً به فؤاد عبدالبهاء توجه کن. این حقیقت مکنون بر تو مکشوف شود و سرّ مضمون بر تو آشکار گردد." (ترجمه - Tablets of Abdu'l-Baha، ج ۱، ص ۱۶۳) در کلام دیگر آمده است "ای یاران، مرایای قلوب را به این عبد متوجه سازید. مسلماً اسرار این قلب بر آن قلوب متجلی شود و عواطف این مشتاق ظاهر و باهر آید." (ترجمه - Abdul'l-Baha in Egypt، ص ۲۴۲) و نیز از آن قلم معجز شیم صادر "من مشکاتم و محبت الهیه سراج وهاج من؛ سراج در مرایای قلوب متجلی شده است. لهذا، به قلب این عبد توجه کن، یعنی زمانی که در کمال فراغت است، و ملاحظه نما که شعاع محبت من چگونه در آن مرآت متجلی است و تو چقدر به من نزدیکی ... به ملکوت ابهی توجه نما تا به اسرار من پی ببری." (ترجمه - Tablets of Abdu'l-Baha، ج ۳، ص ۶۷۴)

امثال به مثل اعلای حضرت عبدالبهاء

در ترکیبی از تفکّر و تأمل و خدمت، در فریادی برای درک آنچه که از طریق دعا و مناجات بیان می شود، و سایر اقسام فریادها، تلاش برای شکل دادن زندگی خود بر اساس حیات متعالی آن حضرت، و در اتحاد با یکدیگر، سرّ تقرب جستن به این شخصیت، در اعماق عهد و میثاقی مستور و مکنون است که حضرت بهاء الله از مؤمنین

گرفته‌اند. در این جا سزای دیگری نیز قرار دارد که به وسیله آن ایمان ما می‌تواند درون ظلمت محض، دنیای اطراف ما را مشتعل سازد. زیرا مادام که زندگی ما نمونه درخشانی نگردد، مادام که محبتی که قلب آن حضرت واسطه‌ای برای "یحیی کل عظم رمیم" است، در قلوب ما منعکس و متجلی نگردد، مادام که ما مانند مؤمنین فداکار اولیه مطلع‌الانوار عشق نورزیم، مادام که مثل اعلای حضرت عبداله‌اء "ودیع‌الله فیکم" آن چنان که باید و شاید در ما تمکن نام نیابد، آن قوه‌ای که به تنهایی می‌تواند عالم را متحول سازد از ما ساطع نخواهد شد و به ظهور نخواهد رسید.

یک بار دیگر به حیات نمونه مثل اعلای محبوبان بنگریم. ابتدا، نگاهی گذرا به حیاتی محصور در دیوارهای زندان اما نامحدود به تمام معنی بیندازیم. سپس به ایام آزادی حضرتش بنگریم در آن زمان که ابواب سجن به دلیل سقوط دو سلطان، دو زندانبان سلطنتی، سلطان ترکیه و شاه ایران، باز شد. در آن موقع هیکل مبارک به سوی اهل عالم رفتند: آن مهاجر مهاجرین، تجسم بخش در هر عملی از اعمالش، در مقابل عیون اهل اروپا و امریک، تعالیم مقدسه‌ای بود که با فصاحت و شیوایی به انتشار آن پرداختند. در عکا به ابوالفقراء مشهور بودند. هفته‌ای یک مرتبه معلولان، لنگ‌ها، نابینایان و بیماران جذامی را در باغ خود جمع می‌کردند. در میان آن‌ها، با همان ظرافت و لطافت خاص خود قدم می‌زدند. در مقابل هر یک توقف کرده او را در آغوش می‌گرفتند. به هر یک کلامی شادی بخش می‌گفتند. حتی جذامیان را نیز در بغل می‌گرفتند. بعد کف دست هرکدام از آن‌ها وجهی می‌گذاشتند که تا دیدار بعد آن‌ها را کفایت می‌کرد. وقتی احتیاء از حکمت صدقه از ایشان سؤال کردند به مزاح فرمودند "حتماً به فقرا صدقه دهید. اگر فقط کلام تحویل دهید و دیگر هیچ، وقتی بعد از رفتن شما دستشان را در جیب خود نمودند، خود را به علت وجود شما ثروتمندتر نمی‌یابند." این صحنه مؤثر و متأثر کننده در باغ را بسیاری از زائران غربی دیده‌اند. هفته‌ای یک بار روز جمعه اتفاق می‌افتاد. در این اوقات فقرا و رنجوران را نزد خود فرا می‌خواندند. اما خودشان هر روز و شب سراغ آن‌ها می‌رفتند و در آلونک‌های محقرشان با آن‌ها دیدار داشتند. یکی از احتیای ایرانی به من گفت "در عکا کوچه‌ای نیست که شناسم، یا سلولی را در زندان ندانم؛ زیرا بر اثر اقدام مولایم حرکت کرده‌ام."

اگر شخصی گناهی عظیم علیه ایشان مرتکب شده بود، ایشان اعظم و ارفع از آن بودند که مدعی شوند حق بخشیدن او را دارند. بدون ادنی تکلفی، با ملاحظه و صفت‌ناپذیر ظلم و ستم [به خویشان] را ندیده می‌گرفتند و از آن می‌گذشتند. گویی می‌فرمودند که عفو و غفران فقط در اختیار خداوند است. نمونه‌ای از این شیوه رفتاری ایشان ملاقات فراموش نشدنی آن حضرت با شاهزاده ظل‌السلطان، برادر محمد علی شاه سلطان ایران بود. نه تنها حضرت عبداله‌اء، بلکه تعداد زیادی از احتیای الهی، گروهی از

شهدا بعد از گروه دیگر، در دست این دو شاهزاده دچار مشکلات و رنج‌هایی بدتر از مرگ شدند. وقتی شاه ایران با سلطان ترکیه از سلطنت ساقط شدند و حضرت عبدالبهاء از سیجن‌رهایی یافتند، هیکل مبارک اَسفار خود به غرب را از اروپا شروع کردند. ابتدا به تونون له بن (Thonon-les-Bains) در ساحل دریاچه ژنو تشریف بردند. شاه تبعیدی در آن موقع در جایی در اروپا بود؛ ظلُّ السلطان نیز با دو پسرش تبعید شده و به ژنو گریخته بود. به این ترتیب حضرت عبدالبهاء، که تبرئه و آزاد شده بودند، و ظلُّ السلطان که فراری شده بود، تقریباً در فاصله یک پرتاب سنگ با یکدیگر قرار داشتند. در محل سکونت حضرت عبدالبهاء مرد اروپایی مشخصی نیز اقامت داشت که قبلاً به ایران سفر کرده و با ظلُّ السلطان ملاقات کرده بود. روزی وقتی مرد اروپایی در بالکن تارمی‌دار هتل در تونون ایستاده بود و حضرت عبدالبهاء در فاصله کوتاهی مشغول قدم زدن بودند، ظلُّ السلطان به بالکن نزدیک شد.

حضرت عبدالبهاء مثل همیشه، مولوی بر سر، ردای بلندی با کمر بند سفید به زیر روی آن عبای ایرانی به تن داشتند. شعرات مبارک، به سبک آداب باستانی اشراف ایرانی روی شانه‌های ایشان موج بود. ظلُّ السلطان بعد از سلام و احوال‌پرسی مقدماتی، بلافاصله پرسید:

“آن مرد اشراف‌زاده ایرانی کیست؟”

“حضرت عبدالبهاء.”

“مرا نزد او ببر.”

مرد اروپایی بعدها در توصیف آن صحنه چنین گفت: “ای کاش می‌توانستید من من کردن فلاکت‌بار او در حالی که بهانه‌های دلگیرکننده و قابل ترخمش را بشنوید!” اما حضرت عبدالبهاء شاهزاده را در آغوش خود گرفتند. بعد فرمودند “تمامی این‌ها مربوط به گذشته است. ابدأً دیگر به آن فکر نکنید. دو پسرتان را بفرستید آن‌ها را ببینم. مایلیم با پسران شما ملاقات کنم.”

آن‌ها، هر یک جداگانه آمدند. هرکدام از آن‌ها یک روز را نزد حضرت عبدالبهاء ماندند. پسر اول، اگرچه هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، با این حال احترامی عظیم به آن حضرت گذاشت. پسر دوم، بزرگ‌تر و حساس‌تر بود؛ وقتی از اتاق حضرت عبدالبهاء که به تنهایی به حضور مبارک رسیده بود خارج می‌شد، به نحوی می‌گریست که نمی‌توانست خودداری کند. می‌گفت “ای کاش می‌توانستم دیگر بار متولد شوم؛ این دفعه در خانواده‌ای غیر از خانواده خودم.” زیرا نه تنها بسیاری از احباء در زمان سلطنت عمویش (بیش از صد نفر آن‌ها به تحریک پدرش) به شهادت رسیده بودند، و زندگی حضرت عبدالبهاء بارها و بارها در مخاطره افتاده بود، بلکه پدر بزرگش ناصرالدین شاه، دستور اعدام حضرت باب را صادر کرد،^۷ و به شکنجه و مرگ هزاران بایی فرمان داد.

شاهزاده جوان "تولد دوباره یافت" و بهائی شد. اندکی قبل از این ملاقات حضرت عبدالبهاء و برادر شاه، هیکل مبارک بزرگ‌ترین بحران زندگی خود را پشت سر گذاشته بودند و آن زمانی بود که سلطان عبدالحمید نزدیک بود حکم اعدام ایشان را صادر کند. هیأت تفتیشیه از استانبول اعزام شد تا حضرت عبدالبهاء را به اتهام خیانت محاکمه کند و ایشان را مجرم اعلام کرده بود. اما آن‌ها هنوز در دریا در راه برگشت به استانبول بودند که تُرکان جوان یک شبه قیام کردند و سلطان را سرنگون نمودند. در طی آن ایام انتظار مرگ بر روی صلیب، کنسول اسپانیا نقشه‌ای برای نجات حضرت عبدالبهاء کشید که آن حضرت را با کشتی ایتالیایی پنهانی خارج کند. حضرت عبدالبهاء بعدها داستان را چنین تعریف فرمودند:

"فکر کردم که حضرت باب فرار اختیار نکردند؛ حضرت بهاء‌الله فرار نکردند؛ پس حال من هم فرار نخواهم کرد. خود را نجات نخواهم داد. بعد، خدا مرا نجات داد. توپ خدا جلو قصر عبدالحمید منفجر شد!"^۱ (ترجمه - Abdul-Baha in London، ص ۱۱۸).

حضرت عبدالبهاء بخش اعظم سه سال، یعنی ۱۹۱۱، ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ را به سراسر اروپا و آمریکا سفر کردند و از تریبون بسیاری از کلیساها، دانشگاه‌ها، کنیسه‌ها و نهضت‌های مترقی، با فصاحت و شیوایی سحرآمیز خویش به بسط و بیانات والد ارجمندشان پرداختند و عالم انسانی را فرا خواندند که وحدت اساسی عالم را تصدیق نمایند. صلح عمومی را تأسیس کنند و به دنیا هشدار دادند که اگر به سوی صلح و خداوند روی نیاورند جنگ‌های هولناکی در آینده واقع خواهد شد. به افراد بسیاری خدمت کردند؛ قلوب بسیاری را با محبت پویای خود تحت تأثیر قرار دادند؛ بسیاری را از خواب بیدار کرده به بیداری موقت کشاندند. نسل مزبور چقدر باید خواب‌آلوده بوده باشد که دیگر بار به خواب عمیقی فرو رفت! تأثیر حضرت عبدالبهاء بر آن گروه کثیری که به زیارت هیکل اطهر و استماع کلام ایشان توفیق یافتند مسلماً نتایج دیگری را نوید می‌داد. هنگامی که ایشان، نفس فناپذیری در جایی از عالم انسانی، میان مردم، با جمال بی‌مثال، قدرت لایزال، جلال و شکوه غریب و آسمانی خود قدم برمی‌داشتند. چشم‌ها ایشان را دنبال می‌کرد.

خلیل جبران شاعر، گفت: "برای نخستین بار هیکلی را دیدم آنقدر شریف و متعالی که دریافت کننده روح قدسی الهی باشد."

خدا ناشناسی به کلیسا رفت تا سخنان ایشان را بشنود و بعداً مشتاقانه به دیدار ایشان در بیت مبارک رفت. وقتی از آن شخص خداشناس پرسیده شد "آیا عظمت حضرت عبدالبهاء را احساس کردید؟" برآشفت و با خشم گفت "آیا شما عظمت نیاگارا را احساس می‌کنید؟" نفوسی که با ایشان ملاقات کردند فقط در حد استعداد و ظرفیت خود توانستند ایشان را درک کنند. بانویی از بانوان یکی از جوامع فریاد زد "چه جمالی جمال

قدرت! و چه جذآبیتی! چرا، ایشان انسان کامل عالم هستند! و بانویی دیگر از همان مجمع که گفتگوی طولانی با ایشان داشت گفت: "هیچ چیز را نمی‌توانید از او پنهان سازید. درون قلب مرا نگریست و به جمیع اسرارش پی بُرد."

بانویی محزون، که در بحبوحه تجربه‌ای هولناک و ستمگرانه قرار داشت، گفت: "ایشان تمامی تلخی و مرارت را از قلب من بیرون بردند." نمایشنامه‌نویسی شهیر، وقتی از اتاق حضرت عبدالبهاء خارج شد اظهارنمود: "من در حضور خدا بودم." لی مک کلانگ (Lee McClung)، که آن موقع خزانه‌دار ایالات متحده بود، بعد از ملاقات با حضرت عبدالبهاء، در حالی که در جستجوی واژه‌هایی برای توصیف مطلب بود، اظهار داشت: "احساس می‌کردم که گویی در حضور پیامبری بزرگ، اشعیا، ایلیا، هستم؛ خیر، اشتباه گفتم؛ در حضور مسیح بودم - خیر. احساس می‌کردم که گویی در حضور پدر آسمانی خودم هستم."

سفیر ترکیه، ضیا پاشا، مسلمانی مؤمن و متدین، وقتی درباره ظهور حضرت بهاءالله سخن می‌گفت، اندیشه پیامبری جدید را به تمسخر گرفت. اما وقتی حضرت عبدالبهاء در واشنگتن بودند، ضیاء پاشا بنا به دعوت عالیجناب علی‌قلی خان و مادام خان، در سفارت ایران به حضور مبارک رسید و بلافاصله ترتیبی داد که ضیافت شامی به افتخار ایشان در سفارت ترکیه داده شود. در سر میز شام، سفیر برخاست و با اشک در چشم، خطاب به حضرت عبدالبهاء زبان به تمجید گشوده گفت: "نور عصرید که برای انتشار جلال خود و کمال خویش در میان ما آمده‌اید." این‌ها فقط نمونه‌های اندکی از واکنش مردمان نسبت به سرالهی است که خود من در سال ۱۹۱۲ شاهد آن بودم.

بعد از مراجعت حضرت عبدالبهاء به شامات، در طی سال‌های جنگ اول جهانی و در زیر آفتاب داغ جلیل (Galilee)، اگرچه هیکل مبارک بیش از هفتاد سال از عمر مبارکشان می‌گذشت، مزارع گندم در ملک خویش در آنجا را شخم می‌زدند تا مردمانی که از گرسنگی نزدیک به موت بودند از نان، یعنی قوت لایموت برخوردار شوند.

وقتی حضرت عبدالبهاء در سال ۱۹۲۱ به سرای باقی شتافتند، عالم بهانی را در چنان غم و اندوهی مستغرق ساختند که در هر عصر و زمان فقط یک بار احساس می‌شود. وقتی پیروان آن حضرت در سوگ مولای خود بودند، الواح مبارکه وصایای ایشان شگفتی کاملی ایجاد کرد: فضلی بی‌بدیل برای مؤمنین متحیر و محزون و افسرده بود. زیرا در این وصیت‌نامه، ایشان نوه خود، شوقی افندی محبوب را به مقام ولایت امر بهانی و جانشین خود به عنوان تنها مبین آثار مبارکه منصوب فرموده بودند. بنابراین، ما باز هم دریافتیم که امر محبوب ما از تفرقه و اختلاف محفوظ خواهد بود و باز هم تحت هدایت نقطه مرکزی است که از هدایت مصون از خطا برخوردار خواهد بود.

در این سند بسیار قوی، یعنی وصیت‌نامه مبارک، حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

"حصن متین امرالله به اطاعت من هُوَ وَلِيُّ امرالله محفوظ و مصون ماند. "اعضای بیت العدل و جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله باید کمال اطاعت و تمکین و انقیاد و توجّه و خضوع و خشوع را به ولی امرالله داشته باشند." "او است مبین آیات الله و من بعده بکراً بعد بکر." "التحیه و الثناء و الصلاة و البهاء ... علی الذین آمنوا و اطمانوا و ثبتوا علی میناق الله و اتبعوا النورالذی یلوح و یضییء من فجرالهدی من بعدی. ألا و هُوَ فرع مقدس مبارک من مشعب من الشجرتین المبارکتین. طوبی لمن استظل فی ظله الممدود علی العالمین." (ایام تسعه، ص ۷-۴۵۶)

ملکوت الهی

حضرت ولی امرالله می فرماید: "الواح متقنه وصایای حضرت عبدالبهاء حلقه اتصالی است که عصر گذشته را با عصر کنونی، که موسوم به عصر تکوین و موصوف به عصر انتقال است، الی الأبد مرتبط می سازد..." (دور بهائی، ص ۴) "الواح وصایا حلقه ارتباط ابدی و لاینفصمی است که سزائه الاعظم، حضرت عبدالبهاء، جهت ارتباط اعدسار ثلاثه امر بهائی (عصر رسولی، عصر تکوین، عصر ذهبی) به وجود آورده است." (دور بهائی، ص ۷۳) "قوای خلافة منبثه از شریعت حضرت بهاءالله که در هویت حضرت عبدالبهاء حلول نمود و توسعه یافت در اثر تماس و تأثیرات متقابله سندی به وجود آورد که می توان آن را به منزله دستور نظم بدیع عالم، که در عین حال افتخار این کور اعظم و نوید آن است، تلقی نمود. لذا الواح وصایای مبارک را می توان به منزله ولیدی دانست که طبعاً از اقتران معنوی آن نافخ قوه مولده مشیت الهیه با واسطه ظهور و حاصل برگزیده آن قوه به وجود آمده. (دور بهائی، ص ۷۴)

وقتی الگوی نظم بدیع جهانی را، که به بیان حضرت ولی امرالله "در کمون تعالیم حضرت بهاءالله مکنون است" و در الواح مبارکه وصایا ترسیم گشته می خوانیم، فقراتی از کتاب اشعیای نبی به خاطر می آید که فرمود "و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و امیر سلامتی [امیر صلح] خواننده خواهد شد. ترقی سلطنت و سلامتی [صلح] او را... انتها نخواهد بود." (باب ۹، آیه ۶ و ۷) "روشنایی ماه مثل روشنائی آفتاب و روشنایی آفتاب هفت چندان مثل روشنایی هفت روز خواهد بود: در روزی که خداوند شکستگی قوم خود را ببندد و ضرب جراحت ایشان را شفا دهد." (باب ۳۰، آیه ۲۶) و در مکاشفات یوحنا آمده است "و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید چون که آسمان اول و زمین اول درگذشت." (باب ۲۱، آیه ۱)

حال، در این سند عظیم، الواح وصایای حضرت عبدالبهاء، ما هیکل مبارک را از منظر دیگری مشاهده می کنیم: معمار نظمی الهی که به وسیله آن بسیط غبراً انعکاسی از

ملکوت نفس خداوند خواهد بود، بلکه ملکوت الهی خواهد شد.

ما از عصر تکوین فقط "گویی از ورای شیشه‌ای تیره" مشاهده می‌کنیم که آینده، وقتی که دنیایی ورشکسته، که اکنون در اثر نقشه‌های رهبران گمراه و به فلاکتی بی‌سابقه دچار شده، نهایتاً به سوی نقشه الهی باز خواهد گشت - نقشه‌ای که باید به وسیله آن در متمسکین وفادارش تعالی و بلندی را ایجاد کنیم. ما از جلال و شکوهش فقط اندکی به طور مبهم مشاهده می‌کنیم، زیرا نفس ماهیت آن انسان بالغ را تحت الشعاع قرار می‌دهد - انسانی که به مرحله‌ای تکامل یافته که روحش، در اثر ارتباط با عالم روح قدسی، دریافت‌کننده هدایت الهیه است. بیت‌العدل اعظم که با همکاری با ولی امر ملهم فعالیت خواهد کرد، وعده داده شده که "مصون از خطا" خواهد بود. اما، نقطه اوج این هدایت مصون از خطا ولی امر الهی و در وظیفه او به عنوان تنها مبین کتب مقدسه و آیات مبارکه است.

به این ترتیب، در اطاعت از ولی امرالله که به وضوح اطاعت از کلام منزله الهیه است، در اطاعت از الواح نازل و سرمشق زندگی حضرت عبدالبهائ مجبوب، در همکاری با محافل (بیوت عدل آینده) و اطاعت از آنها، کلید وحدت اساسیه اهل بهاء نهفته است. ما که معتقدیم گروهی از مؤمنین ممکن است به فضل الهی، چنان عمقی از وحدت و اتحاد را بیان کنند که بتواند عالم را ثبات بخشد و ممکن است هسته‌ای روحانی را پدید آورد که اخوت نوع بشر از آن برویند، راهی جز اطاعت نداریم.

ما از طریق الواح مبارک وصایا و نیز از عملکرد هیکل مبارک به عنوان مثل اعلی، حضرت عبدالبهاء را پیوند حیاتی و لایزال بین عصر عظیم انبیاء و رسل بهائی، عصر خودمان و عصر ذهنی آینده مشاهده کرده‌ایم. حضرت ولی امرالله در توفیقی خطاب به یکی از احباء این موضوع را با صراحت بیشتر بیان کرده‌اند: "اگرچه هیکل عنصری از انتظار غیبت اختیار کرده، اما روح مبارک، بلکه نفس نقشه‌ها و تشکیلاتی که بنفسه المبارک در ایام حیات عنصری تدوین فرموده، هم‌چنان در عصر فعلی امر مبارک، یعنی عصر نظام اداری، به فعالیت خود ادامه خواهد داد. به این ترتیب، پیوند و پیوستگی نزدیک عقیدتی و تاریخی بین عصر حضرت عبدالبهاء و مرحله فعلی توسعه اداری امرالله وجود دارد. اقدام به ساخت معبد و نیز اقدامات تبلیغی که اکنون در آمریکای شمالی، مرکزی و جنوبی جریان دارد، که وظیفه دوگانه‌ای را تشکیل می‌دهد که تحت نقشه هفت ساله در مقابل جامعه بهائی آمریکا قرار گرفته، در زمان قیادت حضرت عبدالبهاء تأسیس و به مورد اجرا گذاشته شد. نقشه هفت ساله مسلماً ولید نقشه ملکوتی است که حضرت عبدالبهاء در الواح فناناپذیر خود ترسیم فرمودند که در ایام مظلم حرب عالم‌گیر خطاب به احبای آمریکایی عزّ صدور یافت، و بنابراین تأثیر و توفیق آن در وهله اولی بر اجرای فداکارانه روش‌ها و اصولی که طلعت میناق بنفسه تعریف فرموده و بر قوه و هدایت متمرکز بر آثار

خَلَّاقَ أَنْ حَضْرَتِ مَبْتَنِيْ اِسْت. " (ترجمه)

حال، یک بار دیگر به حضرت مولی‌الوری، عبدالبهاء، به عنوان سزائه، بنده الهی و مثل اعلائی ما، بازگردیم. جز قلب آدمی، چه چیزی می‌تواند در خدمت هیکل زنده باشد؟ بالاترین وظیفه این قلب جز آن که محلّ جریان محبت الهی باشد، چیست؟ - شریعت حبّ، که حضرت بهاء‌الله می‌فرماید "هرگز تغییر به او راه نیابد."^۱ و واپسین کلمات حضرت عبدالبهاء به احتبای خود در الواح مبارکه وصایا به این سزّ محبت ارتباط دارد. که بدون آن احدی نمی‌تواند به مقام عبودیت برسد. "ای احتبای الهی، در این دور مقدّس نزاع و جدال ممنوع و هر متعدی محروم، باید با جمیع طوائف و قبائل، چه آشنا و چه بیگانه، نهایت محبت و راستی و درستی کرد و مهربانی از روی قلب نمود. بلکه رعایت و محبت را به درجه‌ای رساند که بیگانه خود را آشنا بیند و دشمن خود را دوست شمرد. یعنی ابدأ تفاوت معامله گمان نکند. زیرا اطلاق امریست الهی و تقیید از خواص امکانی. لهذا باید فضائل و کمالات از حقیقت هر انسانی ظاهر شود و پرتوش شمول بر عموم یابد. مثلاً انوار آفتاب عالم تاب است و باران رحمت پروردگار می‌دول بر عالمیان: نسیم جان‌بخش هر ذی‌روح را پرورش دهد و مانده الهی جمیع کائنات حی را نصیب شود. به همچنین عواطف و الطاف بندگان حق باید به نحو اطلاق شامل جمیع بشر گردد. در این مقام ابدأ تقیید و تخصیص جائز نه.

پس ای یاران مهربان، با جمیع ملل و طوائف و ادیان به کمال راستی و درستی و وفاپرستی و مهربانی و خیرخواهی و دوستی معامله نمایید تا جهان هستی سرمست جام فیض بهائی گردد و نادانی و دشمنی و بغض و کین از روی زمین زائل شود: ظلمت بیگانگی از جمیع شعوب و قبائل به انوار یگانگی می‌دل گردد. اگر طوائف و ملل سائره جفا کنند، شما وفا نمایید: ظلم کنند، دل بنمایید: اجتناب کنند. اجتناب کنید: دشمنی نمایند، دوستی بفرمایید: زهر بدهند، شهد ببخشید: زخم زنند، مرهم بنهید. هذا صفة المخلصین و سمة الصادقین." (الواح وصایا - ایام تسعه، ص ۷۰-۴۶۹)

^۱ - این عبارت از مقدمه‌ای است که آنتون حدّاد بر Kathryn Lighting the Western Sky اثر Jewett Hogenson نوشته است. - م

^۲ - وعده صلح جهانی، بند ۹.

^۳ - این برداشت از آنچه که در لوح مبارک ابن ذئب آمده کاملاً اشتباه است. مظاهر ظهور به نصّ مبارک حضرت بهاء‌الله از بطن امّ دارای مقامات بوده و هستند و به اقتضای وقت آن را ظاهر می‌سازند. رویداد سیاه چال به تبیین حضرت عبدالبهاء، این بیانی که می‌فرماید "از اعلائی رأس بر صدر می‌ریخت" آن ظهور و تجلیات است که به ذاته لذاته است و نار محبت است که مشتعل بنفسه لفسه است." (محاضرات، ج ۱، ص ۱۹۳۰۴، در ظلّ شجره میثاق،

ص ۴۷۹).

۲- این مطلب در خطابه‌ای از حضرت عبدالبهاء ذکر شده که متن انگلیسی آن در نجم باختر،

سال چهارم، شماره ۵، ص ۸۹ درج شده است. - م

۵- در لوح رئیس فارسی آمده است: "امر به خروج این غلام شد. به جزع آمدند و نفوسی که مباشر نفی این غلام بودند مذکور داشتند که به این نفوس حرفی نیست و خوجی نه و دولت ایشان را نفی ننموده. اگر خود بخواهند با شما بیایند کسی را با ایشان سخنی نه. این فقراء خود مصارف نمودند، از جمیع اموال گذشته به لقای غلام قناعت نمودند و متوکلین علی الله مره آخری با حق هجرت کردند تا آن که مقر حیس بهاء حصن عکا شد." (اقتدارات، ص ۳۰۴)

۶- نویسنده اشتباه کرده است. مسعود میرزا ظل السلطان بزرگترین پسر ناصرالدین شاه و برادر بزرگتر مظفرالدین شاه بود. اما چون از مادر غیر قاجار متولد شده بود، نتوانست به سلطنت برسد. - م

۷- حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح مرفوم فرموده‌اند: "در خلال وقوعات زنجان، امیرکبیر علاج قطعی اخیر تصور نمود. بدون فرمان پادشاهی و مشورت وزرای دربار رعیت پناهی به صرافت طبع و صرامت رأی و استقلال تام فرمان به قتل باب داد." (طبع شهرالبهاء سنه ۸۹ بدیع، ص ۲۳).

۸- "احباء استدعا نمودند چندی آن حضرت از عکا به نقطه دیگری هجرت فرمایند، ولی در حضور مبارک مقبول واقع نشد و فرمودند من هم مانند حضرت اعلی و جمال مبارک که از صحنه بلایا فرار اختیار نمودند به حیل مقاومت متمسک خواهم بود، و در این موقع قونسول اسپانیا که از بستگان مدیر شرکت کشتیرانی ایتالیایی مقیم عکا بود نظر به فرط ارادت و کثرت علاقه‌ای که نسبت به هیکل مبارک داشت حاضر شد کشتی مخصوصی در اختیار آن حضرت قرار دهد تا به هر نقطه‌ای که اراده فرمایند وجود مبارک را صحیحا و سالماً منتقل سازد، ولی آنچه در این باب اصرار و تمنا نمود مورد موافقت قرار نگرفت..." (محمد علی فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء، ص ۹۸).

۹- بیان حضرت ولی امرالله در تویع مبارک "امریکا و صلح اعظم" است. اما در ترجمه آن عبارت متفاوتی به کار برده شده است. نگاه کنید به صفحه ۳۹ "منتخباتی از تویعات حضرت ولی امرالله به همراه پیام رضوان ۲۰۰۳" - م.

۱۰- بخشی از این بیان مبارک است: "بدان که همه احکام الهی در هر عهد و عصر به اقتضای وقت تغییر می‌کند و تبدیل می‌شود مگر شریعه حبّ که همیشه در جریان است و هرگز تغییر به او راه نیابد و تبدیل او را نجوید." (لثالی الحکمه، ج ۲، ص ۳۰۰ / حدیقه عرفان، ص ۱۳۷).



عبدالبهاء در پارک لینکلن در شیکاگو

شعری از دکتر طلعت بصری

جلوهٔ جانانه

ای با خیر ز جلوهٔ جانانه باز گوی
 نقشی کز اوست در دلِ پیمانانه باز گوی
 جانم ملول گشت ز زُهد و ریای شیخ
 شوریده سر ز مستی رندانانه باز گوی
 گلگونه رُخ ز وصل مجازی مجازی است
 از چهره زرد دور ز کاشانه باز گوی
 ای نغمه‌خوان گلشنِ جانان اشارتی
 از نازِ روی آن گُل یکدانه باز گوی
 ای رهسپارِ مرحلهٔ عشق و عاشقی
 از پرتوش که نیست به هر خانه باز گوی
 ای پاکباز عشق ز سرِّ صفا دریغ
 گشته به روزگار چه افسانه باز گوی
 آسان گذشن از سرِ جان نیست سرسری
 از جانسپاری خوش پروانه باز گوی
 مستِ غرور را که ندارد خیر ز عشق
 ای با خیر ز "طلعت" جانانه باز گوی



داستان از فریبرز صهبا

تأثیر مناجات

داستانی از ساختمان مشرق‌الاذکار هندوستان

شکسته بال‌تر از من میان مرغان نیست دلم خوش است که نامم کی‌وتر حرم است

در سال‌های اخیر شاید بیش از هزار نفر از دوستان در این‌جا و آن‌جا از من پرسیده‌اند آیا خاطرات خود را نوشته‌ای و من خجل جواب داده‌ام، انشاء‌الله خواهیم نوشت. برحسب تصادف عکسی دیدم از اولین بار که در محضر اعضای بیت‌العدل از محل ساختمان‌های قوس گرمل بازدید می‌کردیم، چهار نفر از آن عزیزان اکنون در ملکوت ابهی هستند و چهار نفر بازنشسته شده‌اند و چه ایامی که گذشته است. نشسته‌ام که بنویسم قبل از آن که از این هم دیرتر بشود. آن را مجموعه‌ای از قصه‌ها بدانید و نه بیشتر.

“مناجات”

چهارده سال در ارض اقدس غالباً اگر حضرت حرم روحیه خانم در سفر نبودند، سعادت داشتیم شب عید نوروز را در حضورشان در بیت مبارک باشیم. خیلی دشوار است شیرینی و صفا و لطف و روحانیت این شب‌ها را مجسم کرد، عالمی دیگر داشت. حضرت خانم با سلیقه و هنرمندی خاص خودشان سفره هفت سین می‌چیدند. ماهی از قرمز قرمزتر بود و سبزه از سبز سبزتر و سیب و سنجد و سمنو و سکه گویی سیب و سنجد و سمنو و سکه نبودند و روی میز چیده نشده بودند، آنچه در ذهن دارم گویی سفره را بر قالیچه‌ای سحرآمیز در آسمان گسترده بودند. معمولاً جناب فروتن و جناب ورقا و جناب نخجوانی و ویولت خانم و جناب فتح‌اعظم و شفیقه خانم شرکت داشتند و بسته به اوضاع هر سال عزیزان

دیگر هم می آمدند. حضرت خانم بسیار عنایت می فرمودند و هر سال بر سر سفره شام هدیه ای هم می گذاشتند که با خود به منزل می بردیم و شام بسیار لذیذ بود. دیگر چه از آن بهتر که در بیت مبارک حضرت عبدالبهاء مهمان باشی و مهماندار عروس بزرگوار ایشان. شام که صرف می شد به اطاق جای بیت مبارک می رفتیم و در محضر خانم بر مُخده های راحت می نشستیم و خانم امر می فرمودند هرکس مطلبی می گفت.

یک شب به خاطر دارم صحبت از تأثیر مناجات شد، مطالب بسیار شیرینی شنیدیم. بعد به بنده اشاره فرمودند مطلبی عرض کنم. اجازه خواستم در دنباله مطالب ایشان در تأثیر مناجات خاطره ای از سال های اقامت در هند و ساختمان مشرق الاذکار هندوستان بگویم.

چند سال اول شروع ساختمان، مشکلات اساسی در کار بود. مقاطعه کار که از پیچیدگی ساختمان نگران بود، عده ای از مهندسين با تجربه و سالخورده خود را به امید این که به مدد تجربه از عهده برآیند برای پروژه به کار گرفته بود. این مهندسين سال های سال به روش های شناخته شده ساختمانی در هند کار کرده بودند و به هیچ وجه آمادگی برای تغییر و نوپردازی نداشتند، حال آن که جمیع مسائل فنی ساختمان مشرق الاذکار هند بدیع و منحصر به فرد بود و احتیاج به روش های نو و ابتکارات فنی داشت که تنها از عهده فکر مهندسين مبتکر و جستجوگر و جوان می توانست برآید.

سختی کار و مشکلات فنی که هر روز بر مسائل روز پیش افزوده می گردید از یک طرف، روش های مدیریت غلط و مستبدانه و بی انصافانه در رابطه با کارگران از طرف دیگر و سوءاستفاده های شخصی مدیران و مهندسين شرکت که مرتباً از طرف ما مورد اعتراض قرار گرفته و به نظر شرکت رسیده بود؛ سبب گردید که کارگران به وسیله عناصر استفاده جو و سیاسی سندیکا کارگری تحریک شوند و بالاخره منجر به اعتصاب کارگران شرکت مقاطعه کار در سطح وسیع گردید. کارگران به خوبی از توجه و همدلی بهائیان در امور خودشان مطلع بودند و رابطه بسیار نزدیک و محبت آمیز با ما داشتند، اما کار اختلافشان با مقاطعه کار و مهندسين و مدیرانش به زد و خورد رسیده بود و کارگران اجازه ورود به کارگاه را

به ایشان نمی‌دادند و در نتیجه کار به کل تعطیل گردید.

متأسفانه این واقعه در زمان بسیار خطیری اتفاق می‌افتاد، از یک طرف صدها متر مکعب چوب که برای داربست و قالب‌بندی برگ‌های گنبد اصلی استفاده شده بود به صورت گنبد عظیمی از چوب در معرض آفتاب و باران و گرمای شدید بر جای نشسته بود و از طرفی در پارلمان هند و در روزنامه‌های ملی خبر از ورود هزاران پاسدار انقلاب می‌دادند که جمهوری اسلامی ایران برای مبارزه با بهائیان به هندوستان بسیج کرده بودند. بنده و همکاران بهائی هر روز صبح به مشرق‌الاذکار می‌رفتیم، انبوه صدها کارگر که در جلوی در به اعتصاب نشسته بودند با احترام در را می‌گشودند و برای من چای و قهوه می‌فرستادند و من تمام روز از پنجره اطاقم به گنبد عظیم چوب و آهن که در مقابلم نشسته بود و در زیر آفتاب گرم دهلی و باران و باد تَرَک می‌خورد و صدا می‌کرد و به هم می‌پیچید می‌نگریستم، مناجات می‌کردم و التماس کمک داشتم که خدایا چه خواهد شد اگر با پول اندکی، یکی از گدایان گرسنه خیابان را اجیر کنند تا با یک سطل بنزین و یک کبریت تمام گنبد مشرق‌الاذکار را به آتش بکشد و با آن رؤیای نیلوفر آبی برای همیشه دود شده به آسمان برود؟

تمام روز اگر دعا نمی‌کردم، مشغول تلفن بودم و از زمین و زمان راهی می‌جستم، به مدیران شرکت در دفتر مرکزی ایشان در شهر مدرس، مقاطعه‌کار مشرق‌الاذکار بزرگ‌ترین شرکت ساختمان موجود در هندوستان است و متعلق به یکی از مؤسسات عظیم صنعتی مملکت که ساختمان یکی از کوچک‌ترین شعب آن است و در جمیع صنایع مثل آهن و سیمان در سطح بین‌المللی فعالیت بسیار وسیع دارند و در واقع در هند از اهمیتی مشابه وزارت صنایع برخوردارند. شرکت از نظر مدیریت ردیف‌های متعدد کارگاهی، محلی، ایالتی و ملی دارند. جمیع اقدامات من در سطح کارگاهی، محلی و ایالتی با شکست کامل مواجه شده بود، جوابشان این بود که اعتصاب کارگری در هند امری است متداول و اکثراً ریشه سیاسی دارد و باید مسیر طبیعی خود را طی کند. این مسأله "فورس مازور" است و از نظر قانونی خارج از عهدهٔ مقاطعه‌کار شناخته می‌شود و لذا مقاطعه‌کار هیچ مسئولیتی ندارد. باید صبر داشت و مسیر مذاکرات با نمایندهٔ کارگران و سندیکا را

ادامه داد و بر طبق تجربه، این گونه اعتصابات گاهی یکی دو سال طول می کشد و بعد از آن تکلیف مقاطعه کار و صاحبکار را می توان در دادگاه روشن نمود و این گونه مسائل هم گاهی ۱۵ سال در هند به طول می انجامد و تکلیف ما روشن است. حال من مثل گردباد به خود می پیچم و در اطاق خود به در و دیوار می زنم و مناجات می خوانم و از بیت العدل اعظم تقاضای دعا می کنم و ماه بعد از ماه می گذرد...

تکلیف ما با مدیران محلی و ایالتی شرکت روشن بود، معلوم بود به دلایل شخصی خود کوچک ترین علاقه ای به حل مشکل ندارند. شاید هم این اتفاق را وسیله ای برای فرار از زیر بار قراردادی که با ما بسته بودند، می دانستند. این ساختمان بسیار دشوارتر از آن بود که فکر کرده بودند و قرارداد بسیار محکم و قانونی نوشته شده بود و راه هرگونه فرار قانونی را بر ایشان بسته بود و معمار ساختمان جوانی بود که کمال مطلق می خواست و هیچ گونه تخفیفی در کارش نبود. چه بارها که ستون های قطور بتنی را به خاطر کوچک ترین اختلاف با نقشه یا نقص فنی، غیرقابل قبول تشخیص داد و ایشان را واداشته بود تا آن را با هفته ها کار شبانه روزی از پایه بر کنند و دوباره بسازند و کار باقیمانده ده برابر دشوارتر بود، زیرا که به برگ های نازک و ظریف نیلوفر می رسیدیم با سیمان سفید و هندسه غیر قابل تصور و محال، بدون یک خط مستقیم.

می دانستم مدیر کل شرکت در سطح ملی شخصی بسیار مقتدر و روشنفکر است و در هند آموخته بودم که اگر کسی بتواند با این هزار توی پیچیده روبرو شود و تصمیمات قاطع و سازنده بگیرد، باید بالاترین مقام در سلسله مراتب اداری باشد، اما تماس با ایشان محال بود زیرا باید از پنج لایه مدیریت و سلسله مراتب می گذشتی تا به مدیرکل می رسیدی و البته مراتب و طبقات اجتماعی در هند ریشه عظیم و چند هزار ساله دارد و اس اساس جامعه است. چند ماه به این دیوار سنگی سر کوبیدم و چنگ خراشیدم و حل نمی شد و نمی شد.

عاقبت دست به دامن جناب سولی سورابجی شدم. ایشان یکی از وکلای بسیار خوشنام و مدبر و کاردان هندوستان می باشند و مورد احترام عموم و حرف ایشان را بسیار جدی می گرفتند. نظر به لطف و محبتی که به مشرق الاذکار و بنده

داشتند از ایشان تقاضا کردم واسطه شوند شاید مدیر کل شرکت توجهی کند و به خاطر ایشان وقتی برای ملاقات به ما بدهد.

چند روز بعد اطلاع دادند مدیر کل شرکت جناب رامانا کریشنان Rama Krishnan جواب داده‌اند که اگرچه مطلب به کل از محدوده کار ایشان خارج و مربوط به مدیران محلی و ایالتی است و این ملاقات جز اتلاف وقت چیزی نخواهد بود، لکن چند روز دیگر که ایشان برای شرکت در جلسه‌ای در شعبه ایالتی‌شان در بمبئی هستند، بین دو جلسه ۱۵ دقیقه فرصت دارند و حاضرند با ما ملاقات کنند. تنها برای بیان سابقه مطلب یکی دو ساعت وقت لازم بود و بعد هم اگر می‌خواستیم به مسائل عملی برسیم و نتیجه بگیریم باید چندین ساعت مذاکره می‌شد، در پانزده دقیقه چه می‌شد کرد؟ از طرفی یک جوان خارجی که از هندوستان و مسائل فنی، اجتماعی و سیاسی آن کمترین اطلاعات را دارد، چه‌گونه می‌خواهد در چند دقیقه به مدیر کل یک شرکت عظیم و معتبر بقبولاند که مدیران کارگاهی و محلی و حتی ایالتی ایشان اشتباه می‌کنند و باید عوض شوند و در کار خود و روابط با کارگراها و مشاورین تجدید نظر کنند و روش‌های دیرین خود را فراموش کرده، روش‌هایی را که هرگز در هیچ جای دنیا تجربه نشده است در پیش گیرند و ساختمانی بسازند که مهندسین مبرز انگلیسی آن را غیرممکن دانسته بودند و بعد ایشان بپذیرد که این جوان بی‌تجربه در امور کارگری هندوستان با کارگران وارد مذاکره شود و ایشان را قانع کند که نه‌تنها از اعتصاب دست بردارند، بلکه تصفیه حساب کرده از کارگاه واز منازل راحتی که برایشان ساخته شده است خارج شوند و بروند و کارگران تازه‌ای بیابند و کارگاهی را که به دلیل چند ماه اعتصاب به مرحله‌ای خطرناک رسیده است و احتیاج به تعمیرات و اصلاحات اساسی دارد به روز اول برگردانند و برای همه این مذاکرات پانزده دقیقه وقت داریم، اما به هر حال تنها امید بود و بهتر از هیچ.

برای این که در این جلسه و رویارویی نامتعادل تنها فرد نباشم از جناب شاه، منشی محفل روحانی ملی و خانم زینا سوراجی مشاور قاره‌ای که همواره در تمام مراحل ساختمان همدل و همراه من بوده‌اند تقاضا کردم اگر ممکن است با من بیابند، که در نهایت محبت پذیرفتند. البته تأکید کردند که از مطالب فنی و

مسائل قراردادی اطلاعی ندارند و تنها برای دلگرمی حقیر می‌آیند. در روز موعود به طرف بمبئی حرکت کردیم. در راه هر سه پریشان و نگران بودیم و مضطرب که خدایا چه کنیم. شاید به دلیل نداشتن هیچ راه امید دیگر و از روی استیصال پیشنهاد کردم، چه فکر می‌کنید اگر در اول این جلسه مناجاتی تلاوت کنیم. از روی محبت به حقیر فرمودند البته. ولی به نحوی در فکر همه‌مان می‌شد نگرانی دید که آخر این یک جلسه اداری است، طرف ما همه غیربھائی هستند و هیچ ایده‌ای از مناجات بھائی ندارند و ما فقط پانزده دقیقه وقت داریم، چه وقت مناجات است؟ به هر حال کار زیادی نمی‌شد کرد. قرار گذاشتیم زینا خانم مناجاتی از حضرت عبدالبهاء را بخوانند و به بمبئی وارد شدیم و به مرکز شهر رفتیم و به دفتر شرکت که در یک آسمان خراش مجلل و گران‌قیمت شهر بمبئی که گران‌ترین زمین‌های دنیا را در خود دارد رسیدیم. ما را راهنمایی کردند به اطاق مخصوص ملاقات و جلسات. سالی بود بسیار وسیع با میزی بزرگ و صندلی‌های متعدد و دور تا دور اطاق قاب‌های بزرگی از کف تا سقف، صنایع و کارخانجات مختلف شرکت را به رُخ می‌کشیدند و نشسته بودیم مثل سه بره گمشده موسی در صحرائی وسیع که در باز شد و گروه بزرگی از مدیران با کیف و کراوات و لباس‌های تیره وارد شدند و در طرف دیگر میز یکی بعد از دیگری روی لبه صندلی‌ها نشستند. جناب راما کریشنان که مردی مسن و قد بلند و بسیار متشخص بود و در رأس گروه وارد شده بود، مختصراً به ما خوش‌آمدی گفتند و توضیح دادند که این گروه در واقع به کار ما ربطی ندارند و همراهان ایشان هستند در جلسات دیگر امروز و در بین دو جلسه چند دقیقه‌ای با ما ملاقات می‌کنند و با عجله خواستند که ما مطلب را شروع کنیم.

با صدایی مضطرب توضیح دادیم که همان‌طور که می‌دانید ما در رابطه با ساختمان معبد بھائیان در دهلی آمده‌ایم و کارمان تجارتي نیست بلکه روحانی است و رسم ما بھائیان است که جلسات خود را با مناجات شروع می‌کنیم و اگر ایشان اجازه می‌دهند مناجاتی تلاوت شود. باقدری تعجب و بی‌تفاوتی گفتند هرچه میل شماست. البته کاملاً در قیافه‌ها معلوم بود با خود فکر می‌کنند در این عالم همه‌گونه موجوداتی پیدا می‌شوند. زینا خانم عزیز شروع کردند و با لحنی بسیار

موقر و متشخص و فصاحت کامل مناجات مبارک را تلاوت کردند. آرام و بدون کوچک‌ترین شتاب، تو گویی همه روز را داریم. همان‌طور که مناجات تلاوت می‌شد در نظر من، سالن و میز عظیم کنفرانس کوچک‌تر و کوچک‌تر می‌شد و ما سه نفر بزرگ‌تر می‌شدیم. مناجات که تمام شد حضار در صندلی‌های خود در نهایت آرامش و سکون فرو رفته بودند و سکوت مطلق در اطاق حکمفرما بود. جناب راما کریشنان با لحنی بسیار علاقمند پرسیدند: عجیب کلمات قدرتمندی بودند، این چه بیاناتی بود؟ توضیح دادیم مناجاتی از حضرت عبدالبهاء است و راز و نیاز است که بهائیان با خدای خود می‌کنند و در امور از او مدد می‌طلبند. روحیه جلسه به کلی دگرگون شده بود. از ما خواستند مطالب خود را بگوییم و من شروع کردم با نهایت سرعت و یک نفس داستان مشکلات مشرق‌الاذکار، مشکلات اداری، محدودیت نظر و قدرت تخیل مهندسی موجود، بی‌عدالتی و سوءاستفاده از حق کارگران. مدیریت غلط و رؤیای مشرق‌الاذکار که با همه مشکلاتش بنایی خواهد بود بی‌نظیر و سبیل هنر ساختمان در هند خواهد گردید و موجب مباحثات شرکت ایشان و اگر چه ممکن است از نظر مالی برای ایشان سود فوق‌العاده‌ای نیاورد، از نظر خلاقیت و ابداع در هند، بلکه در دنیا نمونه خواهد بود و سبب افتخار و شهرت شرکت ایشان در عالم صنعت ساختمان خواهد گردید. بیش از نیم ساعت گذشته بود و من ساکت شدم. جناب راما کریشنان به دوستان خود نگاهی کردند و فرمودند این‌ها آن نبود که به من گفته بودند، و کسی جوابی نداد. ایشان به ما توجه کردند و گفتند شما می‌دانید وقت من تمام است و باید بروم، لکن سه نفر از مدیران خود را انتخاب کرده به ایشان مأموریت دادند تا با ما بنشینند و تمام مسائل و پیشنهادات را بررسی کنند و بعد با قاطعیت ادامه دادند: "راهی پیدا کنید که کار انجام شود. ما باید این ساختمان را بسازیم. من بعد از ظهر برمی‌گردم و امیدوارم بینم راهی پیدا شده است." ایشان برخاستند و دیگران هم به جز سه مدیر منتخب به دنبال ایشان خارج شدند.

ما سه نفر از خوشحالی در پوست نمی‌گنجیدیم. مشکل حل شده بود، بقیه همه جزئیات بود. هیچ‌کدام از آن افکار که از آن می‌ترسیدیم حتی به نظر آقای راما کریشنان نرسیده بود. کلمات مناجات حضرت عبدالبهاء چنان دریچه قلب این مرد

محترم را گشوده بود که بدون تردید تصمیم گرفته بود تمام مشکلات را بپذیرد و این رؤیا را به حقیقت برساند. تمام روز را نشستیم و در مورد تمام جزئیات از انتخاب مهندسین لازم تا روش میانجیگری ما با کارگران و مسائل مالی و قراردادی و احتیاجات فنی و غیره سخن گفتیم. در میان سه نفر مدیران موجود در جلسه، یکی از ایشان که از دیگران جوان‌تر بود به نام آقای "راما کریشنا" اگرچه از نظر ردیف اداری از همه پائین‌تر بود، اشتیاق بیشتری به حل مسأله نشان می‌داد و بسیار می‌کوشید مسائل پُر اهمیت را به نظر من بیاورد و اکثراً راه مسالمت را می‌گرفت و من بسیار ممنون ایشان بودم. بعد از چند ساعت جناب راما کریشنا همراه گروه مدیران بازگشتند و ما گزارش مذاکرات خود را دادیم و قرار شد مدیران مسئول پروژه در دهلی تماماً عوض شوند، سه مهندس جوان و تازه‌کار اما بسیار مستعد و فارغ‌التحصیل از بهترین مدارس ساختمانی هند برای کار در دهلی انتخاب شدند و قرار شد من با نماینده کارگران و سندیکا صحبت کرده آن‌ها را تشویق نمایم تا پیشنهادات عادلانه‌ای را که به ایشان داده خواهد شد بپذیرند و تصفیه حساب کرده، بروند و گروهی کارگران تازه و بدون سابقه درگیری با مقاطعه‌کار با روحیه‌ای مثبت و امیدوار به کار بپردازند. از مدیران شرکت خداحافظی کردیم و با نهایت امیدواری به دهلی برگشتیم. در موقع خداحافظی از مهندس جوان آقای "راما کریشنا" حقیقتاً و از صمیم قلب به ایشان گفتم: "من اطمینان دارم به خاطر این همکاری و کمک شما خود و خانواده‌تان مورد عنایت حضرت بهاء‌الله قرار خواهید گرفت."

در زمانی کوتاه مهندسین تازه وارد شدند. کارگران مصالحه کرده و رفتند و گروه جدید در نهایت امید و با روحیه مثبت به کار مشغول شدند و کار ساختمان از آن پس تا انتها با نهایت سرعت به پیش رفت. مدیر کل شرکت جناب "راما کریشنا" چندین بار شخصاً به کارگاه و به دفتر من آمدند و پیشرفت کار را مرتب دنبال کردند. در مراسم افتتاح مشرق‌الاذکار در ردیف جلو در کنار حضرت خرم روحیه خانم که به نمایندگی معهد اعلی برای افتتاح تشریف آورده بودند. نشستند و در آخر جلسه با چشمان اشکیار و متأثر از کلمات مقدسه الهی که در نهایت زیبایی به وسیله دسته همسرایان هنرمند مشهور هند راوی شانکار Ravi

Shankar اجرا می‌شد، از این که شرکت ایشان این ساختمان بی‌نظیر را به انجام رسانده شکرگزاری فرمودند و تأکید کردند، هرگز جلسه‌ای چنین روحانی را تجربه نکرده بودند.

باری بعد از سال‌ها جناب "راما کریشنا" از مقام مدیریت کل شرکت بازنشسته شدند. من در حیفاً بودم که مطلع شدم آن مدیر جوان آقای "راما کریشنا" که در آن روز در بمبئی به ما کمک کرده بودند، اگرچه در ردیف چهارم مدیریت بودند، به درجه اول و مدیریت کل ارتقاء یافته‌اند. جناب راما کریشنا به ساختمان مشرق‌الاذکار بسیار مفتخر هستند و در سرتاسر عالم تبلیغات وسیعی در معرفی این ساختمان به عنوان یکی از افتخارات شرکت خود نموده‌اند، از جمله تهیه چند فیلم مستند در تلویزیون ملی هند، نصب تابلو بسیار بزرگ به نام تاج محال قرن بیستم در کنار جاده کمربندی لندن، تبلیغ وسیع در مورد مشرق‌الاذکار در کشورهای عربی و اسلامی را می‌شود ذکر کرد.

یکی از دفعاتی که برای مشورت در مورد نگهداری ساختمان از ارض اقدس به هندوستان می‌رفتم، اطلاع دادند که آقای "راما کریشنا" مدیرکل جدید شرکت خواسته‌اند که در هند با من ملاقات کنند. البته با نهایت سرور پذیرفتم. در روز معین ایشان به همراه چندین ماشین از مدیران و همراهان خود به مشرق‌الاذکار آمدند. به یاد ایام خوش گذشته جای و قهوه صرف شد و ایشان از ترقیات مهندسی که با ما در مشرق‌الاذکار کار کرده بودند، صحبت‌ها کردند و بعد از مدتی برخاستند تا خداحافظی کنیم. در این لحظه به من فرمودند، آیا به خاطر داری که آن روز در بمبئی به من گفتی: من و خانواده‌ام مورد عنایت حق قرار خواهیم گرفت. عرض کردم البته، خوب به خاطر دارم. فرمودند: من آمده‌ام به شما بگویم "به واقع ما مورد عنایت حق قرار گرفته‌ایم و بسیار ممنونیم."

* * *

حضرت خانم بزرگوار خیلی حساس بودند، در حالی که صورتشان از نور خوشحالی می‌درخشید و چشم‌های زیبایشان مرطوب می‌بود، فرمودند: فریبرز! این داستان را در همه جا و به خصوص برای جوانان تکرار کن. احباء باید به تأثیر مناجات مطمئن باشند. و من این امر ایشان را اطاعت کرده‌ام.

از: افشین بصاری

"عالم منقلب است و انقلاب او یوماً فیوماً در تزیید و وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجه و این فقره شدت خواهد نمود... و مدتی بر این نهج ایام بگذرد..."
بهاءالله

مشاهده چنین بیانی مربوط به یکصد و پنجاه سال پیش صادره از قلم یک بزرگ‌زاده ایرانی که تبعیدی و زندانی در خراب‌ترین و عفونت‌بارترین شهر دنیای آن زمان بوده است، در نگاه اول ما را به شگفت می‌آورد که چگونه این نفس در بند توانسته مسیر و سمت حرکت جهان را این‌چنین به درستی ترسیم نماید. چنانچه سایر آثار او و جانشینانش را بخوانیم و بر اوضاع روزگار و هر آنچه بر سر آدمیان آمده تطابق دهیم، بیشتر به قوت تشخیص و قدرت آینده‌گویی او پی برده و حیرت‌زده می‌گردیم.

اما خواسته و مقصد آن پیام‌آور صلح به راستی این نبود که مردمان را مسحور و مفتون توان پیشگویی و تحلیل دوراندیشانه خود نماید و یا شعبده‌ای بنماید، این فرموده بر آن بوده است تا دوستانش و نیز اندیشمندان راستین را در مواجهه با شرایط پیش رو آماده ساخته و نیز به فکر و عملی برانگیزاند که لازمه عبور از انقلاب‌های روزافزون و دشواری‌ها و سپس ورود به آرامش و کامرانی‌هاست. می‌فرماید "خواست یزدان از پدیداری فرستادگان دو چیز بود، نخستین رهانیدن مردمان از تیرگی نادانی و رهنمایی به روشنایی. دویم آسایش ایشان و دانستن راه‌های آن." دانستن این‌که چگونه این خواست آفریدگار در جریان روزگار منحرف و فراموش و تبدیل به "غفلت و لامذهبی" انسان گردید و شدت نیز گرفت، می‌تواند مدخلی به همان دانایی و آسایش نوع انسانی باشد.

در حقیقت می‌توان به هم پیوستن چند جریان واقعی و نیرومند را در شکل گرفتن دیدگاه جامعه انسانی در قرون هجده و نوزده مشاهده کرد. ادیان قدیمی که در ابتدای ظهورشان به دلیل پیروی مردمان و رهبران از اصول واقعی و معنوی

خویش، پدیدآورنده فرهنگی نو، سازنده و جذاب قلوب بودند، به تدریج به بیراهه قدرتمداری، خُرافه‌سازی و تبعیض پروری کشانده شده بودند. ساختارها و مؤسسات دینی که در ابتدا هدفشان اخلاقی و روحانی انگاشته می‌شد، تبدیل به مراجع تصمیم‌گیری‌های سیاسی و مالی گردیدند که به واقع مخالف روح ادیان بود و به همین دلایل موجب گسستگی جمع مؤمنین از یک‌دیگر و بروز انواع جنگ‌های مُخرَب و خانمانسوز در میان پیروان ادیان گوناگون شدند. رهبران دینی و بالتبع پیروان، که خواسته و ناخواسته، درک درستی از اساس مشترک ادیان و بنیان وحدت‌خواه آن نداشتند، اَسفا که متوجه چرخه تکامل مستمر ادیان در بستر زمان نگردید و گردن به پذیرفتن اراده الهی در هر ظهور جدید ندادند. نتایج چنین وضعیتی به ناچار استبداد و فساد بود و گنبدگی و زوال که رایحه نامطبوعش به راستی جامعه بشری را از دین بیزار و ناامید نمود، زیرا آنچه خواسته و آرزوی ادیان بالنسبه به شرایط هر زمان بود، یعنی محبت، وحدت و آسایش نوع انسان، جز در ایامی محدود تحقق نیافت.

به موازات این افول در تأثیر روحانی ادیان، بشر که در مسیر تکامل ذهن و گسترش دانایی خود از هستی قرار داشت با اعتماد به نفسی خدشه‌ناپذیر آدمی را مرکز بی چون و چرای قدرت در خلقت قرار داد و عقل و دانش را ضامن خوشبختی و کافی به رستگاری عالم انسانی دانست. انقلاب علمی از قرن هفده به بعد و فلسفه انسان‌گرایی مطلق نیز بر این نگرش جدید مُهر تأییدی زدند تا به ظاهر اعلان گردد که "خدا مُرده است" و "دین خُرافه‌ای بیش نیست." در همین ایام است که دینداران با درک درست از شرایط اَسفبار دین در جامعه اروپا دست به اصلاحاتی مذهبی زدند که خود مساعد پیشرفت‌های علمی گردید. نهضت پروتستانیزم مسیحی در انگلستان از این‌گونه است و اغلب سردمداران انقلاب علمی پیرو آیین پروتستان بودند. مقصود آن که با پُرسرفت اثربخشی آنچه به نام دین در دست مردمان بود و نیز قدرت‌یابی دانش بشری و غرور و هیجان ناشی از آن، شرایط برای "غفلت و لامذهبی" از پروردگار و دیانت فراهم گردید و لابد "مدتی بر این نُهج ایام بگذرد" تا انسان به آستانه بلوغ و پختگی در رسد. در گذر همین ایام که شیوه‌اش "انقلابات" رو به تزاید و آن خود به مفهوم

”زیر و رو“ شدن و دگرگونی در معیارهای قدیم است، می‌توان به چند مورد بر مبنای یک توجه و بررسی عالمانه و منصفانه اندیشید. آیا به سادگی می‌شود مفهوم خدا را برای همیشه نادیده گرفت؟ باید پذیرفت که آن مفهوم قدیمی رایج در ادیان کهن از خداوند که بنا بر شرایط زمان و درک ابتدایی انسان در کتب مقدسه طرح گردیده است و بیشتر به یک انسان حکمران شبیه بوده و شاید بتوان آن را بُتی ذهنی نامید، باید که فراموش گردد و به کلی تغییر یابد، ولیکن هم‌زمان چنین می‌نماید که انسان عصر حاضر هم‌چنان به دنبال یک منبع متعالی و تسلی‌دهنده و یک پناه امیدبخش مهرپرور کو به کو سرگردان است و نشانه آن این‌که گاه یک نیروی ناشناخته خیالی و زمانی یک فرضیه تصادفی و هنگامی حتی خود را در نقش خدایی می‌بیند.

درواقع حتی معروف‌ترین مُنکرین خدا همچون نیچه، با ”مفهومی از خدای عتیقه“ مربوط به هزاران سال پیش و موهومات ناشی از آن و سوءاستفاده‌های مرگباری که از آن توسط دینداران قشری شد، مخالفند. افزون بر این از آن‌جا که روح فلسفه همواره ناظر و به دنبال غایات و چرایی هستی بوده است، جستجو برای درک خالق و هدف خلقت از ذهن بشر رخت نخواهد بست. حتی علم امروزی که به شناسایی چگونگی هستی و روابط میان اجزای آن می‌پردازد، ناچار به قبول مفهوم سلسله علت‌ها تا علت‌العلل است، لذا تصادف و پوچ‌انگاری را به عنوان نقطه آغازین آفرینش برنمی‌تابد و نیز یافته‌های فیزیک نوین کوانتوم بر وجود پدیده‌ای غیر مادی که بر جهان اثر می‌گذارد گواهی می‌دهند.

به نظر می‌آید دیدگاه آتی در باره دین نیز چنین رقم خواهد خورد. متفکرین، فلاسفه و دانشمندانی که عمیق و عالمانه درباره پدیده‌های اجتماعی نظر داده‌اند، برخلاف آنچه عوام می‌پندارند و یا برداشت کرده‌اند، هرگز مُنکر قوای سازنده و تأثیرگذار ادیان در سیر تکامل عالم انسان نبوده‌اند. هگل می‌گوید ”تلقی هر ملتی از خدا و دین، سایر شؤنات زندگی اجتماعی را سامان می‌دهد“، ولتر به عنوان خصم پایدار دین همیشه می‌گفت که ”هدف من پیکار با دین نیست بلکه با خُرافات است“ و این چنین است دیدگاه آلبرت اینشتین که ”کسانی که بزرگ‌ترین موفقیت‌های علمی را مدیونشان هستیم، با ایمانی واقعاً دینی، مُلهم بودند که این

جهان ما کامل است و مستعد پذیرش تلاش‌های عقلانی برای کسب دانش می‌باشد.^۱ در حقیقت این اندیشمندان وسیع‌النظر، "دینداری عوامانه" را که پس از دوران شکوفایی ادیان بر مبنای تعصب، تقلید، جزمی‌گرایی و عدم مداراجویی بوده است، ملاک رد کردن نفس دین نمی‌دانند و در واقع خواهان رفع آرایش‌ها و پیرایه‌های ننگین از چهره دین بوده‌اند. به همین جهت است که پیوسته شاهد انواع تلاش‌ها برای اصلاحات در ادیان گوناگون بوده‌ایم و در جبهه مخالف نیز بنیادگرایان اصولی با پیروی از برخی رهبران دینی کوتاه‌فکر و منفعت‌جو، بر افکار مهجور و پوسیده خویش اصرار ورزیده و اذهان عامه مردم را مخدوش ساخته‌اند. باید پذیرفت که این اصلاحات نیز تنها به مانند یک مُسکن موقت سرپوشی بر تضادهای میان ادیان عتیقه و دنیای مدرن هستند و توانایی ایفای نقش به جای دینی تازه و برآمده از اراده الهی را ندارند و قادر به تأمین نیازهای معنوی انسانی با فهم و ادراک امروزی را ندارند.

شکی نیست که "مدتی بر این نُهج ایام بگذرد..." و لکن عالم انسانی که محتاج تعالی اخلاقی و ادراکات روحانی است به یقین خواهد توانست به برکت فهمی نوین و استعلایی از معنای پروردگار و همچنین استفاضه از هدایات بدیع او، با آزادی و پویایی اندیشه و تواضعی راستین که ناشی از مشاهده عظمت آفرینش است، دینی متفاوت و کارآمد را بیابد و بیازماید که خواهان یگانگی و اتحاد نوع بشر و نیز ترقی و کمال او در این کره خاکی است. چنین می‌نماید که افراد با انصاف و حقیقت‌جوی راستین، حالیه به این آوردگاه تاریخی فرا خوانده می‌شوند تا دور از هرگونه تعصب و پیشداوری این خواست و اراده نیکو را جامع عمل پوشانند. انتهی

^۱ - نُهج: شیوه، روش

^۲ - شهر عکا در فلسطین قدیم.

^۳ - دیدگاه هگل و ولتر، برداشت آزاد از مقاله همکار ازجمند رامین وصلی، "نقش دین در رشد و ترقی تمدن در آثار حضرت عبدالبهاء"

* - Idias and Opinions - ۱۹۵۴ ص ۵۲.

از: ک. ب. نور
دانش آموخته دانشگاه بهائی - ساکن ایران

چرا آدمی غمگین و عصبی می شود؟

خانم کارن هورنای Karen Horney روان‌شناس و روان‌کاو آلمانی است. او را در کنار آلفرد آدلر Alfred Adler بنیان‌گذار نئو فرویدیسم به‌شمار می‌آورند. به تبیین کارن هورنای، بسیاری از "تو بایدها..." در درون ما صدا می‌کنند:

- تو باید به دانشگاه بروی؛
- - تو باید مورد توجه دیگران باشی؛ و و و...

تو بایدها، همانند والدین، هر روز بایدها و نبایدها را برای ما مرور می‌کنند و این شیوه در وجود انسان تثبیت شده است.

خانم هورنای دو اصطلاح "خود واقع" Real Self و "خود ایده‌آل" Ideal Self را مطرح کرد. "خود واقع" را همه آن نیرو و تلاش درونی من می‌داند که برای جستجو و کسب رضایت نیازهای واقع من تلاش می‌کند. "خود ایده‌آل" برآیند و حاصل تمام آن "تو باید"هایی است که به تدریج به تزریق اطرافیان، محیط و جامعه در درون ما شکل گرفته‌اند. "تو بایدها" در جوامع بیمار بسیاری از واقعیت‌های انسانی را انکار می‌کنند. در چنین جامعه بیمار و مسموم، گروهی از مردم شرمسار هستند، چون می‌بینند که با آنچه باید باشند فاصله بسیار دارند. گروهی دیگر ناراضی هستند چون تلاش کرده‌اند و به آن "خود ایده‌آل" رسیده‌اند و در حال حاضر می‌فهمند که آنچه هستند چیزی نیست که می‌خواستند باشند. آنچه فکر می‌کردند که می‌خواستند باشند، خواسته جامعه‌ای بوده که با تکرار، تأکید و تأیید مکرر تزریقی عمیق در ذهن آنان انجام داده است.

در چنین جامعه‌ای، در کنار "خود واقع" و "خود ایده‌آل"، "خود منفور" Despised Self نیز شکل می‌گیرد. به تعبیر زیبای هورنای، انسان‌ها در این جا وارد یک معامله می‌شوند. آن‌ها تصمیم می‌گیرند از قواعد بیرونی و ارزش‌های بیرونی تبعیت کنند، به این امید که بتوانند بر دنیای اطراف خود، جامعه خود و در یک کلام محیط بیرونی داشته باشند، ولی حاصل و نتیجه یک جامعه غمگین مملو از

انسان‌هایی عصبی است.

دیانت بهایی اجتماع را به مثابه بدن انسان تشبیه می‌کند. هدف وجود هریک از اجزاء، فرا تر از تداوم حیات خود آن‌ها است. هر فردی در جامعه، برای زیستن بهتر کل افراد می‌کوشد و در واقع همانند اجزای بدن از چنین روابطی بهره می‌برند. این در واقع اصل یگانگی است که برقراری آن بالاترین هدف دیانت مقدس بهائی است.

آیا تلاش و اصرار ما برای تولید لذت بیشتر شخصیت ما را غنی تر می‌کند؟

تلاش و اصرار برای تولد لذت بیشتر منتهی به درد و رنج می‌شود. به این دلیل که لذت طلبی صرف، بی‌پایان است. مانند: مصرف مشروبات الکلی، لذت مصرف مواد مخدر، لذت تعدد روابط جنسی، لذت گرفتن تحسین دیگران و... یا لذت اجتناب از درد و هیجانات منفی و فرار از آن‌ها یا لذت اجتناب از دیدن ویژگی‌های منفی همسر خود.

طبیعت انسان طمع لذت و میل بیشتر دارد. در واقع اصرار بر تولید لذت، زندگی و شخصیت ما را غنی‌تر و عمیق‌تر نمی‌کند. لذت‌های سطحی و ساعاتی بعد، رنج و ملال.

در روان درمانی پویایی، بیمار به تجربه یاد می‌گیرد برای اجتناب از اضطراب، خشم و دردهای زندگی خود لازم نیست از جسم و بدن خود اجتناب کند و متوسل به راه‌های لذت‌طلبانه صرف برای سرکوب دردها و عواطف منفی خود شود.

بیمار کافی است با دردهایش، ترس‌هایش، خشم‌ها و ضعف‌ها، دلتنگی‌ها و عشق‌های نافرجام بماند، مواجه شود و پذیرای کلیت وجود خویش شود. بسیاری از معتادین به مرور مصرف خود را بیشتر می‌کنند و در نهایت به مرحله‌ای می‌رسند که لذتی در کار نیست و "فقط برای درد نکشیدن" مصرف می‌کنند.

به تبیین ویکتور فرانکل **Victor Frankl**، روان‌شناس اتریشی مکتب لوگوتراپی، بی‌معنایی همیشه با ناامیدی گره خورده است. زمانی که فردی رنجی را تحمل می‌کند، بی‌آنکه معنا و هدف آن را بداند، امید خود را از دست می‌دهد، چون به نظر خودش هیچ چیز خوشایندی در انتهای این رنج وجود ندارد. رنج بی‌آنکه لذتی را نوید دهد آن‌قدر ادامه می‌یابد که ناگزیر فرد از پا می‌افتد. به این دلیل، یافتن معنا در زندگی چیزی است که حضور ما را در این جهان توجیه می‌کند.



گزارش ویژه از کیان ثابتی

ایرج پوستی، از بهایان ایران و مؤسس نخستین بیمارستان تخصصی چشم

ایران را تمامی ایرانیان، فارغ از عقاید شخصی، دین یا مذهب خود ساخته‌اند. خبرنگاران و شهروند خبرنگاران "ایران وایر" در مجموعه‌ای، چهره‌های برجسته اقلیت‌های دینی و مذهبی را معرفی می‌کنند.

احداث نخستین مرکز تخصصی درمان چشم کشور در شیراز اولین بار در سال ۱۳۳۱ شمسی با وقف زمینی به مساحت بیش از ۲۵۰۰ متر مربع توسط "عنایت‌الله پوستچی" آغاز شد. "عنایت‌الله پوستچی" از بهایان سرشناس شیراز بود. او پس از بازگشت از انگلستان که برای درمان چشم‌هایش به آنجا سفر کرده بود، مبلغ ۴۰۰ هزار تومان از اموال خود را جهت ساخت این مرکز اهدا کرد. در آن زمان بیماری‌های خطرناکی چون تراخم، آب مروارید و آب سیاه و بیماری‌های قرنیه مزمن چشم در شهر شیراز و شهرستان‌های تابعه اغلب مردم را رنج می‌داد و به دلیل امکانات محدود بهداشتی و پزشکی در برخی موارد به نابینایی افراد منجر می‌شد.

"عنایت‌الله پوستچی" در سال ۱۳۳۱ درگذشت، اما دکتر "ایرج پوستچی" با پشتیبانی خواهر و برادرش وصیت پدر را دنبال کرد. او با فروش بخشی از اموال شخصی "عنایت‌الله پوستچی" مبلغی را تهیه و اقدام به ساخت این مرکز کرد. در سال ۱۳۳۷ عملیات احداث ساختمان بیمارستان چشم پوستچی آغاز شد.

دکتر ایرج پوستچی که بود؟

دکتر ایرج پوستچی در اول فروردین ۱۳۰۸ در شهر شیراز در خانواده‌ای بهایی به

دنیا آمد. او تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شیراز گذراند و پس از اخذ دیپلم در سال ۱۳۴۵ برای ادامه تحصیل به انگلستان رفت. او ابتدا در کالج "گیلفورد" دوره آمادگی ورود به دانشگاه را آغاز کرد؛ سپس تحصیلات خود را در کالج فنی شهر ناتینگهام ادامه داد. ایرج پوستچی از کودکی دلبسته و علاقه زیادی به کشاورزی داشت؛ به همین خاطر پس از پایان دوره کالج، تحصیلات دانشگاهی را در رشته کشاورزی دانشگاه "نیوکاسل" ادامه داد و با رتبه عالی، مدارک لیسانس و فوق لیسانس خود را از دانشگاه نیوکاسل گرفت.

او هنوز مشتاق فرا گرفتن دانش بیشتری در امور کشاورزی بود؛ پس برای ادامه تحصیلات عالی به امریکا عزیمت کرد. پوستچی پس از اخذ دکترا در رشته "آگرونومی" *Agronomy* از دانشگاه "کرنل" امریکا برای تحقیقات علمی و اخذ تخصص در بیولوژی گیاهی با سمت دستیار پژوهش در دانشگاه کالیفرنیا و کارشناسی کشاورزی در وزارت کشاورزی امریکا در برکلی شروع به کار کرد. قابل ذکر است آگرونومی بخشی از علوم کشاورزی است که درباره مسایل علمی و عملی تولید فرآورده‌های کشاورزی و اداره خاک بحث می‌کند.

تدریس در دانشگاه شیراز

در سال ۱۳۴۰، دکتر پوستچی از دانشگاه شیراز برای تدریس در رشته کشاورزی در رتبه استادی دعوت‌نامه‌ای دریافت کرد. او با آن که از موقعیت تحقیقاتی و شغلی بسیار خوبی در امریکا برخوردار بود؛ ولی عشق به ایران و خدمت به هم‌وطنانش، او را به زادگاهش، شیراز بازگرداند و در دانشگاه شیراز مشغول به تدریس و تحقیق شد.

دکتر ایرج پوستچی مدتی پس از تدریس در دانشگاه شیراز، دپارتمان عمران روستایی را در دانشگاه مذکور تأسیس و مدیریت کرد. او هم‌چنین مرکز آزمایش و تحقیقات کشاورزی دانشگاه شیراز را راه‌اندازی کرد و به عنوان اولین مدیر مرکز مشغول به کار شد. دکتر پوستچی به دلیل علاقه‌اش به کشاورزی و کمک به توسعه و پیشرفت کشاورزی در کشور، همواره سعی می‌کرد دانش خود را

به روز نگه دارد. او از مرخصی‌های دانشگاهی که هر هفت سال به مدت یک سال داده می‌شد، استفاده علمی می‌کرد. او یک سال از مرخصی را به عنوان پژوهشیار در دانشگاه "کُلرادو" و مرخصی یک ساله دوم را هم در دانشگاه "ردینگ" انگلستان به مطالعات و تحقیقات علمی پرداخت. دوره پژوهشیاری فزادکتری، دوره‌ای است که دانش‌آموختگان دوره دکترامی‌توانند پس از فراغت از تحصیل بدون این‌که تعهد استخدام برای دانشگاه ایجاد کنند، به عنوان پژوهشیار در همکاری با یک دانشیار یا استاد فعالیت پژوهشی انجام دهند.

تأسیس بیمارستان تخصصی چشم پوستچی

از بدو ورود، دکتر پوستچی پی‌گیر به انجام رساندن پروژه درمانگاه تخصصی چشم شد. این پروژه بنا به دلایل مختلف از جمله عدم وجود بودجه کافی امور ساخت و ساز بیمارستان به طول انجامیده بود؛ ولی با تلاش دکتر پوستچی در سال ۱۳۴۲ بنای درمانگاه با زیر بنای ۱۵۰۰ متر مربع تکمیل و آماده بهره‌برداری شد. به تدریج، تجهیزات لازم و وسایل پیشرفته پزشکی از آلمان خریداری و به محل بیمارستان انتقال و درمان بیماران آغاز شد. دکتر پوستچی برای تأمین هزینه‌ها و مصارف بیمارستان، بنیاد خیریه و موقوفه عنایت‌الله پوستچی را تأسیس کرد و خود اداره موقوفه مذکور را برعهده گرفت. سرانجام در سال ۱۳۴۴، آرزوی مرحوم عنایت‌الله پوستچی جامه عمل پوشید و نخستین بیمار در بیمارستان تخصصی چشم پوستچی درمان شد. در سال ۱۳۴۸ قرارداد همکاری دانشگاه علوم پزشکی با پوستچی منعقد شد و از همان سال با کوشش و جدیت دکتر "خدا دوست" ریاست بخش چشم پزشکی، دوره‌های مختلف آموزش تخصصی چشم پزشکی به دانشجویان شروع شد.

در سال ۱۳۵۳ با همت دکتر خدا دوست اولین بانک چشم ایران در بیمارستان پوستچی تأسیس و پیوند "قرنیه" برای نخستین بار در ایران انجام شد. یادگار مرحوم عنایت‌الله پوستچی امروزه به یکی از مدرن‌ترین مراکز درمانی کشور تبدیل شده است و روزانه صدها مراجعه‌کننده از نقاط مختلف ایران در آن‌جا

تحت معاینه و درمان قرار می‌گیرند. بیمارستان تخصصی چشم پوستچی دارای ۸ کلینیک فوق تخصصی و ۲۴ آزمایشگاه و خدمات پاراکلینیکی است. در سال ۱۳۷۹ "اولین مرکز تحصیقات چشم پزشکی" کشور نیز در این مرکز درمانی راه‌اندازی شد.

آموزش روستاییان پس از طرح تقسیم اراضی

هم‌زمان با تدریس در دانشگاه، دکتر پوستچی برای رفع مشکلات کشاورزان و آموزش روش‌های نوین کشت و زرع به نقاط مختلف استان فارس و کشور سفر می‌کرد. حضور دکتر پوستچی با دانش وسیع کشاورزی در بین روستاییان موجب شد تا بسیاری از مشکلات کشاورزان که بعد از اجرای طرح تقسیم اراضی بین روستاییان به وجود آمده بود، حل شود. طرح تقسیم اراضی بین روستاییان، ناگهان آن‌ها را تبدیل به خُرده‌مالک‌هایی در مواجهه با مشکلات فراوان کرده بود و نقش افرادی مانند دکتر پوستچی در بهبود وضعیت کشاورزان در آن دوره فراموش نشدنی است.

انقلاب ۵۷ و مهاجرت از ایران

در بحبوحه انقلاب اسلامی، دکتر پوستچی به دعوت دانشگاه ردینگ و موافقت دانشگاه شیراز به انگلستان عزیمت کرد. این سفر مصادف با روی کار آمدن حاکمیت اسلامی در ایران بود. حکومت جدید بهاییان را برای تغییر عقیده تحت فشار قرار داده بود. تعداد زیادی از بهاییان مفقود، زندانی یا اعدام شدند. گورستان‌های بهاییان در شهرهای مختلف، تخریب و اموال بهاییان توسط حاکمیت مصادره می‌شد. ایرج پوستچی از بهاییان سرشناس شیراز و اعضای شورای مدیریت جامعه بهایی شهر بود؛ به همین دلیل احتمال دستگیری او بود. دکتر پوستچی تصمیم گرفت مدتی را بیشتر در خارج از کشور سپری کند؛ شاید روزی حاکمیت ایران دست از آزار و اذیت بهاییان بردارد و بتواند دوباره به کشور و

دانشگاه برگردد، اما این سفر هیچ‌گاه به انتها نرسید و او تا پایان عمر در انگلستان به خدمات علمی و تحقیقاتی خود ادامه داد.

دوران مهاجرت و همکاری با سازمان‌های جهانی

دکتر ایرج پوستچی از سال ۱۹۷۹ در کشور انگلستان اقامت گزید. او با سیمت پژوهشیار در دانشگاه ردینگ انگلستان و هم‌زمان در دانشگاه "گوئلف" آنتاریو (کانادا) به پژوهش و آموزش مشغول شد. هم‌چنین به عنوان مشاور سازمان فائو (سازمان خواروبار و کشاورزی ملل متحد) خدمت کرد. از دیگر اقدامات دکتر پوستچی تأسیس انجمن بین‌المللی کشاورزی و عمران روستایی ISARD برای کارشناسان و علاقه‌مندان کشاورزی بود.

توسعه علمی و پژوهشی
 علمت و کرمت و اموت
 طب مع و کرمت و اموت

جمهوری دموکراتیک گنگو: ساخت روپنای مشرق الاذکار به پیمان کار خود نزدیک می شود

۶ بهمن ۱۴۰۰ (۲۶ ژانویه ۲۰۲۲)

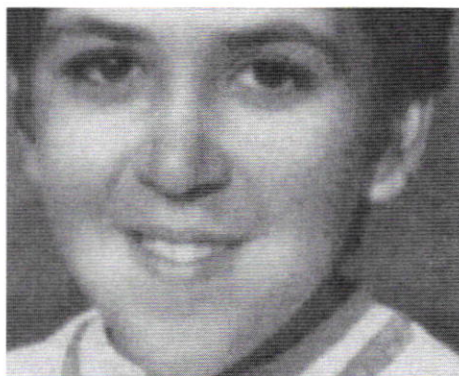


نمایی از بالای مشرق الاذکار همزمان با برافراشته شدن روپنا.

برگرفته از سرویس خبری جامعه بهائیان

برگرفته از ایران وایر - کیان ثابتی

نوجوانی که به دلیل بهایی بودن از کوه پرت شد



در سال ۱۳۸۷، جامعه بهایی اسامی ۲۲۱ شهروند بهایی را که در طی سه دهه به خاطر اعتقادات خود در ایران کشته یا اعدام شده بودند، اعلام کرد. کوچک‌ترین فرد، "پیمان سبحانی عزآبادی"، نوجوان بهایی اهل سراوان بلوچستان بود که فقط ۱۵ بهار از عمرش گذشته بود. "ایران وایر" برای نخستین بار، داستان زندگی و قتل این نوجوان بهایی را منتشر می‌کند.

آغاز زندگی پدری پیمان در سیستان و بلوچستان

خانواده پدری پیمان سبحانی از بهاییان یزد بودند. پدر پیمان، "روح‌الامین سبحانی عزآبادی" نام داشت. روح‌الامین سیزده ساله بود که همراه خانواده‌اش به شهر زاهدان نقل مکان کردند. روح‌الامین سبحانی در سن جوانی، تنهایی به شهر سوران مهاجرت کرد. سوران شهرستان کوچکی در استان سیستان و بلوچستان است. در آن زمان، این شهر از حداقل امکانات اولیه زندگی مانند برق، آب آشامیدنی تصفیه شده و امکانات بهداشتی محروم بود.

سبحانی در سوران یک مغازه کوچک پارچه‌فروشی باز کرد. پارچه فروشی سبحانی، اولین و تنها مغازه پارچه‌فروشی در سوران بود؛ به همین خاطر خیلی زود معروف شد و مشتری‌های زیادی پیدا کرد. روح‌الامین در دوران اقامتش در سوران با "طاهره بی‌آزار" از بهاییان یزد ازدواج کرد. پس از چندی، همسرش هم برای زندگی به سوران آمد. پیمان در ۲۲ اسفند ۱۳۴۹ در این شهر به دنیا آمد. او چهارمین فرزند روح‌الامین و طاهره بود.

آزار و اذیت خانواده سبحانی در سوران

در سوران فقط ۹ نفر بهایی زندگی می‌کردند؛ ولی با توجه به جمعیت کم شهر همگی شناخته شده بودند. زندگی خانواده سبحانی در ابتدا آرام بود؛ اما کم کم شهرت روح‌الامین به عنوان کاسب بهایی موجب تحریک تنی چند از مسلمانان متعصب شهر شد. آن‌ها سعی کردند با تهدید و آزار خانواده سبحانی، آنان را مجبور به ترک سوران کنند. بارها محل کسب روح‌الامین توسط اشخاصی ناشناس مورد دستبرد قرار گرفت؛ بدون این که سارقان شناسایی و پیدا شوند. تا آن که در یک نیمه‌شب، فردی مسلح به درب خانه سبحانی آمد و آن‌ها را تهدید به قتل کرد. این واقعه موجب شد تا روح‌الامین دیگر ماندن در سوران را به صلاح خود و خانواده‌اش نداند. او با آن که کسب و کارش در حال رونق گرفتن بود، تصمیم گرفت شهر را ترک کند و در طی چند روز با همسر و فرزندان کوچکش از جمله پیمان به سراوان نقل مکان کنند.

زندگی در سراوان

مردم سراوان نسبت به سوران از شرایط زندگی بهتری برخوردار بودند؛ ولی هم‌چنان از ابتدایی‌ترین امکانات زندگی مانند آب قابل شرب و خدمات بهداشتی و درمانی محروم بودند. در چنین شرایطی، پدر و مادر پیمان، زندگی نویی را در این شهر آغاز کردند. روح‌الامین یک مغازه خرازی به راه انداخت و محصولات پلاستیکی و پشم قالی را برای فروش عرضه کرد.

تشدید آزار و اذیت خانواده سبحانی پس از انقلاب اسلامی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، آزار و اذیت بهاییان در سراسر ایران آغاز شد که دامنه این فشارها به سراوان هم رسید. پیش از انقلاب گه‌گاه خانواده سبحانی با آزار و اذیت‌هایی از طرف تعدادی از اهالی متعصب محل مواجه می‌شدند که با شکایت به پلیس رفع و رجوع می‌شد؛ ولی بعد از انقلاب، به طور محسوسی آزار و تهدید بهاییان سراوان افزایش یافت. تندروهای مذهبی با حمایت و همراهی نیروهای امنیتی و انتظامی شهر، بدون مواجهه با هرگونه برخورد، به آزار و اذیت بهاییان به خصوص خانواده سبحانی می‌پرداختند.

بارها، پدر و مادر پیمان احضار و بازداشت شدند. یک بار در حالی که بر روی برادر کوچک پیمان آب جوش ریخته شد و کمرش سوخت، مادر را بازداشت کردند و

اجازه ندادند کنار نوزادش بماند. بار دیگر، روح الامین سبحانی را پس از بازداشت به زاهدان منتقل کردند و چند هفته در زندان زاهدان نگه داشتند.

واقعه قتل پیمان سبحانی

پس از چندین سال اقامت در سراوان، روح الامین سبحانی به کاسبی منصف و ارزان فروش مشهور شد و مشتریان زیادی از سراوان و اطرافش پیدا کرد. ۲۹ فروردین ۱۳۶۵، فردی مقادیری پشم قالی به او سفارش می‌دهد و با هم قرار می‌گذارند که سبحانی اجناس خریداری شده را تا بعد از ظهر به آدرس خریدار برساند.

آن روز، وقتی سبحانی در حال بار کردن اجناس بر ماشین بود، پیمان از مدرسه برمی‌گردد. او وقتی پدر را در حال کار کردن می‌بیند، از پدرش می‌خواهد تا به او کمک کند و با هم به محل تحویل جنس بروند. پدر و پسر با اتومبیل تویوتای آبی رنگ راه می‌افتند. وقتی به محل تحویل جنس می‌رسند، به محض توقف، دو مرد مسلح جلوی آنان را می‌گیرند و سوار ماشین می‌شوند. چشم و دست سبحانی و پیمان را می‌بندند و با گرفتن سویچ ماشین حرکت می‌کنند. در حین حرکت، پدر از آن‌ها می‌پرسد که ما را به کجا می‌برید.

مهاجمان می‌گویند که شما را به پاکستان پیش پسر بزرگتان، "پرویز سبحانی" می‌بریم. پیمان هم به پدرش می‌گوید: "نگران نباش! داریم پیش پرویز می‌رویم." قابل ذکر است که در اوایل دهه ۶۰، همه شهروندان بهایی ممنوع از خروج بودند و از دریافت پاسپورت نیز محروم بودند. این محرومیت شامل جوانان بهایی هم می‌شد که دوران خدمت سربازی را در جبهه جنگ گذرانده بودند. هم‌چنین کارت شرکت در جلسه امتحان کنکور سراسری برای جوانان بهایی نمی‌آمد و بهاییان از تحصیلات دانشگاهی محروم بودند. در این وضعیت، بسیاری از جوانان بهایی که علاقه داشتند تحصیلات خود را ادامه دهند، مجبور بودند از راه قاچاق به پاکستان بروند و پس از چند سال، از طریق کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل به کشورهای دیگر منتقل شوند. به همین دلیل در آن سال پسر بزرگ خانواده سبحانی در پاکستان ساکن بود.

بعد از چند ساعت، ماشین در جایی می‌ایستد. ضاربان آن دو را پیاده و چشم‌هایشان را باز می‌کنند. در آن زمان، پدر متوجه می‌شود که در بیابانی ناآشنا کنار کوهی ایستادند. یکی از آن دو مرد به روح الامین می‌گوید: "سوالی دارم ولی بعید می‌دانم پاسخ دهید." روح الامین قبل از پرسش او می‌گوید: "اشتباه ما را گرفته‌اید. بهایی هستیم و چند سال است به سراوان مهاجرت کرده‌ایم. ما به کسی آزار و اذیتی نرساندیم." مرد می‌گوید: "پاسخ سؤال ما را دادی! ما مأموریم تا شما را پس از اعتراف به بهایی بودن به

قتل برسانیم. روح الامین از آنان درخواست می کند که پسرش را برگردانند و فقط او را بکشند. مأمور می گوید: "چون همراه شما آمده، ما را دیده، نمی توانیم آزادش کنیم." مرد در ادامه می گوید که ما به سه روش اجازه داریم شما را بکشیم. خودتان انتخاب کنید. یکی سرت را زیر چرخ همین ماشین بگذاریم. راه دوم با چاقو سرت را ببریم و آخرین راه، از کوه پرت کنیم. روح الامین از آنان می خواهد با اسلحه شان او را بکشند؛ ولی مردان نمی پذیرند و سبحانی قبول می کند از کوه پرت شود. مأموران دست و پای پدر را محکم می بندند. پیمان از آنها می خواهد حداقل ساعت پدرش را از دستش دریابورند تا دستانش اذیت نشود. مأموران پدر را از کوه به پایین پرت می کنند. روح الله سبحانی در خاطراتش نقل کرده است، در آن لحظه فراموش کردم از پیمان، پسرم خداحافظی کنم.

پیدا کردن جسد پیمان و بدن پدرش

غروب آن روز، مادر پیمان که بابت تأخیر بازگشتن همسر و فرزندش نگران شده به پلیس مراجعه می کند. همه بهایان شروع به گشتن کوه ها و مسیرهای رفت و آمد می کنند پس از ۱۸ ساعت، راننده کامیونی که برای شکار رفته بود، در کوه های اطراف سراوان بدن بی جان روح الامین سبحانی را در دره ای پیدا می کند. او بلافاصله سبحانی را می شناسد که کاسبی شناخته شده در سراوان بود. سبحانی از مرد تقاضای آب می کند؛ پس از نوشیدن کمی آب دوباره بیهوش می شود. روح الامین سبحانی را ابتدا به نزدیک ترین بیمارستان منتقل می کنند و پس از مدتی به علت شدت جراحات وارده به تهران منتقل می کنند. او پس از دو ماه، از بیمارستان ترخیص می شود.

پس از چند روز، جسد پیمان در طرف دیگری از کوهی که پدرش را پرت کرده بودند، با دستان، پاها و چشمان بسته پیدا می شود. آن طرف کوه محل گذر حیوانات درنده بود و پیکر پیمان به شدت متلاشی شده بود. شدت جراحات طوری بود که به مادر باردارش اجازه ندادند تا برای آخرین بار پیکر فرزندش را به آغوش بکشد؛ حتی فردی که پیمان را شست و شو و کفن کرد، تا چندین ماه از شدت ناراحتی دچار بیماری روحی شد.

"پیمان سبحانی عزآبادی" نوجوان بهایی که به خاطر اعتقاداتش به قتل رسید، در هنگام کشته شدن فقط ۱۵ سال از عمرش گذشته بود. او را به مراسم آیین بهایی تشییع و به خاک سپردند. در زمان درگذشت پیمان سبحانی، هیچ محلی برای دفن بهایان در سراوان وجود نداشت. با تلاش مادر پیمان، زمینی برای دفن اموات بهایان داده شد. پیمان سبحانی نخستین بهایی دفن شده در قبرستان بهایان سراوان معروف به "گلستان جاوید"

است. به طور دقیق مشخص نیست، پیمان سبحانی چه روزی جانش را از دست داده است: به همین خاطر، تاریخ جان باختن او را ۸ اردیبهشت ۱۳۶۵ مقارن با روز پیدا کردن جسد او می‌دانند.

پی گیری قتل پیمان سبحانی

با آن که روح‌الامین سبحانی قاتلان فرزندش را دیده بود؛ ولی هیچ زمان نیروی انتظامی ردی از آمران یا قاتلان جنایت پیدا نکرد. در طی سال‌ها، سبحانی به طور مرتب به دادگاه و نیروی انتظامی احضار می‌شد تا در مورد قاتلان صحبت کند. آنان از اومی خواستند چون قاتلان پیدا نشده‌اند، پرونده را مختومه اعلام کنند. سرانجام پس از ۱۵ سال پی‌گیری بی‌سرانجام، روح‌الامین سبحانی که دیگر امیدش از دستگاه عدالت قطع شده بود، رضایت داد تا پرونده فرزندش بسته شود. مطلب فوق بر اساس گفته‌های "پیمانه سبحانی"، خواهر پیمان از خاطرات پدرش تهیه شده است.



با فرا رسیدن ژانویه ۲۰۲۲، پیام بدیع وارد چهل و یکمین سال انتشار خود می‌گردد. گرچه بر همه نارسائی‌ها فائق نیامده‌ایم، ولی از این که در بهبود هرچه بیشتر آن توفیق یافته و می‌بایم، مسرور هستیم.

بسیار مشتاق بودیم که قسمت نونهالان و نوجوانان ضمیمه پیام بدیع، که مورد عنایت معهد اعلی شیدالله ارکانه می‌باشد، به صورت مجله‌ای جداگانه انتشار یابد. ولی متأسفانه ضعف بنیه مالی تاکنون این اجازه را نداده. ولی ناامید نیستیم و امیدواریم با کمک مشترکان ارجمند و پشتیبانان مالی که مایل به ذکر نامشان نیستند و با تبرعات کریمانه خود مجله را تاکنون سر پا نگهداشته‌اند، این آرزو جامه تحقق پوشد.

استدعا می‌شود مشترکان عزیز ترتیبی اتخاذ فرمایند که در سه ماهه اوّل سال حق اشتراک خود را پردازند. چون از نظر مالی در وضعیتی نیستیم که حسابداری تمام وقت به این خدمت پردازد. بخصوص که یاران راستان آنقدر گرفتار تلاش معاش هستند که وقت چندانی برای انجام چنین خدمتی ندارند.

• حق اشتراک در آمریکا و کانادا ۳۵ دلار آمریکائی و در دیگر نقاط جهان، ۴۰ دلار آمریکائی می‌باشد.

• دوستانی که حق اشتراک دو سال گذشته را نپرداخته‌اند، نسبت به تسویه حساب خود لطفاً اقدام فرمایند.

• از مشترکین ارجمند استدعا می‌شود که دوستان خود را به اشتراک مجله تشویق فرمایند.

• مشترکان عزیز تغییر آدرس را اطلاع فرمایند تا در ارسال مجله وقفه‌ای پیش نیاید. ناگفته نماند پُست با نرخ ارزان (Bulk Mail) در صورت تغییر آدرس، نامه یا بسته پستی را به مبداء برنمی‌گرداند و اخیراً اگر برگردانند، مبلغ ۱۷۰ دلار جریمه می‌کنند.

پیام بدیع

سال چهل و یکم
سال ۱۷۹ بدیع
۱۴۰۱ شمسی
۲۰۲۲ میلادی

برای اشتراک جدید و یا تغییر آدرس، لطفاً نشانی و شماره تلفن
خود را به آدرس پستی ذیل ارسال دارید:

PAYAM-I-BADI

53 Seaview Drive S.

Rolling Hills Estates, CA 90274

(لطفاً چک حق اشتراک را به این آدرس ارسال فرمایید)

توجه: ژانویه هر سال موعود پرداخت حق اشتراک است، مشترکان
ارجمند لطفاً عنایت فرمایند.

برگه تقاضای اشتراک
مجله پیام بدیع

نام و نام خانوادگی: NAME:

نشانی پستی: Address:

.....
.....
.....
.....
حق اشتراک سالیانه برای امریکا ۳۵ دلار امریکایی و برای سایر کشورها ۴۰ دلار امریکایی می باشد. اشتراک سالیانه در ابتدای هر سال میلادی تجدید می گردد.

یک سال () دو سال () هدیه ()

وجه ضمیمه _____ دلار

نام و نشانی شخصی که باید مجلات به عنوان هدیه برای او فرستاده شود:

.....
.....
.....
برای حق اشتراک لطفاً چک خود را به نام PAYAM-I-BADI صادر نموده و به آدرس ذیل ارسال نمایید:

PAYAM-I-BADI
CO: Mr. Foad Ghebleh
53 Seaview Drive S.
Rolling Hills Estates, CA 90274

تمنی می شود تغییر آدرس را فوراً اطلاع دهید.

حضرت امه البهار روحیه خانم ایادی عزیز امرالله در کتاب بی نظیر گوهر یکتا، درباره علاقه شدید حضرت ولی امرالله به افزایش هرچه بیشتر انتشارات مرقوم فرموده‌اند:

”نوشتن و نشر کتب و کار امریه دائماً مورد علاقه شدید وجود مبارک بود. در این سبیل هرچه اقدام می فرمودند هرگز خسته نمی شدند و دائماً حامی این شعبه از خدمات بودند و آن را همه جا و همه وقت حمایت می فرمودند. چنان که در حساب هندوستان ملاحظه کنید، در یک سال هزار لیره برای نشریات مرحمت فرمودند...”

قابل توجه:

حق اشتراک سالیانه: امریکا ۳۵ دلار آمریکایی و برای سایر کشورها ۴۰ دلار آمریکایی است. اشتراک سالیانه در ابتدای هر سال میلادی، تجدید می گردد.

برای حق اشتراک لطفاً چک خود را به: PAYAM-I-BADI قابل پرداخت نموده و به آدرس ذیل ارسال دارید:

Payam-I-Badi
CO: Mr. Foad Ghebleh
53 Seaview Drive S
Rolling Hills Estates, CA 90274
USA

قوله المطاع : در خصوص اشتراک مجلات امریه از فرائض احبای الهی آن است که به تمام قوی تقویت و معاونت این مجلات نمایند.

امر و خلق - صفحه ۴۰۲ - جلد ۳ و ۴

PAYAM-E-BADI

VOLUME 41
No. 441

July 2022

Payam

Payam-i-Badi

-i-

Badi